

موجی که به مصر رسید

نقد فعالیت های علنی سندیکائی و کنکاش پیرامون تشکل های کارگری

موج تظاهرات و قیام های توده ای که از شمال آفریقا برخاست، به سوی خاورمیانه به حرکت درآمده و در حال پیشروی ست. پس از قیام توده های کارگر و زحمتکش تونس که به فرار بن علی، دیکتاتور این کشور انجامید، این موج به مصر رسید و در فاصله ی دو هفته سراسر کشور را فراگرفت.

نخستین تظاهرات با فراخوان جنبش جوانان ۶ آوریل در ۵ بهمن ماه (۲۵ ژانویه) برگزار گردید. هزاران تن از مردم قاهره در حالی که پلاکاردهایی را با خود حمل می کردند که بر روی آن ها نوشته شده بود: "راه تونس، راه ماست" در مقابل مجلس، دست به تظاهرات زدند. واحدهای ضد شورش پلیس، با وحشیگری به صفوف تظاهرات یورش بردند تا اعتراضات را در نطفه خفه کنند. واکنش مردم اما قاطع و شدید بود. در حالی که شعار مرگ بر مبارک را سر می دادند به رو در رویی و درگیری با نیروهای پلیس و امنیتی برخاستند. تظاهرات به خیابان های اطراف میدان تحریر کشید و با پیوستن هزاران تن از مردم قاهره به این تظاهرات، جنبش در همان نخستین روز، ابعاد توده ای وسیع به خود گرفت. این تظاهرات سریعاً به شهرهای دیگر نیز گسترش یافت. رشد و وسعت برق آسای جنبش به رغم تهدیدات و سرکوبگری های دستگاه پلیسی و امنیتی رژیم مبارک، حاکی از این واقعیت بود که زمینه های عینی روی آوری توده های مردم مصر به قیام، پیشاپیش فراهم شده بود. موقعیت انقلابی فرا رسید. نشان داده شد که مردم مصر دیگر تاب و توان تحمل نظام نکبت بار موجود را ندارند و طبقه حاکم نیز دیگر در وضعیتی نیست که بتواند به روال گذشته بر مردم حکومت کند.

تضادهایی که محرک مردم مصر به قیام بود، دقیقاً شبیه تونس بود. نظم سرمایه داری حاکم بر مصر توده های کارگر و زحمتکش این کشور را به اعماق فقری کمرشکن سوق داده است. متجاوز از نیمی از جمعیت مصر در گرسنگی مداوم به سر می برند. جوانان بیکارند و دستمزد کارگران نازل.

دو سال پیش در ۶ آوریل، مبارزات گسترده ای بر سر افزایش دستمزدها و بهبود شرایط معیشتی کارگران رخ داد که نیروهای سرکوب رژیم مبارک با بی رحمی تظاهرات کارگران نساجی های غزل المحله را سرکوب کردند. جنبش جوانان ۶ آوریل که در مبارزات اخیر مردم مصر نقش فعالی دارد، در پی همین تظاهرات کارگران معروفیت یافت. آن چه که وضعیت معیشتی توده های کارگر و زحمتکش مصر را

با سرکوب شدید سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، بازداشت، حبس و اخراج فعالان این دو سندیکا، با تداوم محدودیت ها و فشارها علیه فعالان کارگری و فروکش آشکار فعالیت این دو سندیکا، و با کاهش شدید نقش و توان آنها در بسیج توده کارگران و همچنین مجموعه مشکلات و معضلاتی که ادامه کاری این دو تشکل را به طور جدی زیر سؤال برده است، دور جدیدی از بحث وجدل و کنکاش پیرامون تشکل های کارگری آغاز شده و نقد و انتقاداتی را نیز متوجه دو سندیکای یاد شده ساخته است. اگر چه این بحث و نقدها ضرورتی است که از درون جنبش کارگری و از وضعیت کنونی آن بر می خیزد، اما نیازی به توضیح این مسئله نیست که نقد و انتقاد زمانی می تواند به جنبش کارگری و انسجام آن کمک برساند و این جنبش را گامی به جلو براند و یا از معضلات آن بکاهد که اولاً در نقد و انتقاد از یک نظریه یا تشکل و شکل

سازماندهی، صرفاً به جنبه نفی و سلبی آن اکتفا نشود بلکه وجه ایجابی و آلترناتیو آن نیز ارائه گردد. ثانیاً انتقاد و نقد مطلقاً بایستی به دور از حب و بغض های فردی و محفلی باشد و در هر حال چهارچوبها و منافع کل طبقه کارگر را مد نظر قرار دهد و از جاده انصاف خارج نشود. نباید فراموش کرد که سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، محصول شرایط سیاسی در دوره معینی است که با رشد آگاهی سیاسی در صفوف کارگران و افزایش درجه فعالیت کارگران پیشرو برای تشکل یابی طبقه کارگر و در مجموع با رشد جنبش کارگری همراه است. سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، هر دو نتیجه ی زحمات و تلاش های فداکارانه کارگران پیشرو این شرکت ها هستند که در یک پروسه پر درد و رنج طولانی و مبارزه رو در رو با دولت و دستگاه امنیتی و

در یادبود چهلین سالگرد حماسه ی سیاهکل زنان سیاهکل

۱۲

مرحله ی تازه ای از اختلافات درونی در جمهوری اسلامی

یکی از مختصات بارز رژیم جمهوری اسلامی از همان ابتدای حیاتش تضاد و تناقضی ست که میان شکل حکومت و نهادهای آن وجود دارد. از سویی این رژیم خود را یک جمهوری نامید و حتا پارلمانی برای خودش دست و پا کرده و از سویی دیگر بر رأسش فرد مطلق العنانی را به نام ولی فقیه گذاشته که می تواند با یک "حکم حکومتی" همان رئیس جمهور را خلع کند یا با اشاره وی مجلس منحل گردد. اما از آن جایی که دخالت مستقیم ولی فقیه که نه به خلق که فقط به خدا پاسخگو است همه روز و در هر مورد امکان پذیر نبود، رژیم و ادار شد تا نهادهای دیگری را برپا کند تا اوامر ولی فقیه اجراء شوند، نهادی مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام از جمله این هاست. از مختصات دیگر رژیم جمهوری اسلامی ملوک الطوائفی بودن آن است. در جمهوری اسلامی هر نهادی در گوشه ی خودش سازی می زند و تلاش می کند که به نهاد دیگر جوابگو نباشد. به همین خاطر در حالی که در رژیم های متعارف سرمایه داری لاقط سه قوه ی مقننه و اجراییه و قضائیه کامابیش هماهنگ عمل می کنند و به جز در موارد استثنائی اختلاف پیدا نمی کنند، در جمهوری اسلامی عدم همخوانی ساختار و شکل حکومت دانماً بحران تولید می کند به طوری که گاهی امور روئین نیز به پیش نمی روند.

پیام تسلیت کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت):

به مناسبت درگذشت مبارز و آزادیخواه کرد، شیخ عزالدین حسینی ۴

موجی که به مصر رسید

مدام وخیم‌تر ساخت، اجرای سیاست نئولیبرال، خصوصی سازی مؤسسات دولتی، همراه با اخراج گسترده کارگران، برچیدن دستاوردهای مبارزاتی کارگران در زمینه حق و حقوق کارگری، افزایش روزافزون نرخ تورم بود. بحران اقتصادی جهان سرمایه داری، فشار بر گردهای زحمتکشان را دوچندان کرد. درست در شرایطی که بیکاری مدام افزایش می‌یافت، دولت با حذف یارانه‌ها، باعث افزایش شدید بهای کالاها و مواد نیاز روزمره مردم شد. تضاد توده‌های کارگر و زحمتکش با نظم موجود به شدت حاد گردید. در چنین شرایطی که کارگران و زحمتکشان مصری زیر فشار فقر، بیکاری و گرسنگی جان‌شان به لب رسیده بود، رژیم اختناق و سرکوب نیز که سال‌ها بر این کشور حاکم بود، دیگر نمی‌توانست اعتراض و مبارزه‌ی مردم را همچون گذشته مهار کند. تضاد توده‌های مردم با رژیم دیکتاتوری و اختناق حاد شد. بنابراین در مصر نیز محرک مردم به قیام، فقر، بیکاری، گرانی، گرسنگی، اختناق و فساد دولتی حاکم بر این کشور بود که مردم تونس آن را حول مطالبه‌ی فوری خود، کار، نان، آزادی بیان نمودند.

تاکتیک طبقه حاکم برای مهار اوضاع در نخستین روزهای قیام، سرکوب همه جانبه بود. رژیم حاکم بر مصر تصور می‌کرد که با سرکوب می‌تواند موج مبارزه را فرونشاند. اما گویا هنوز درنیافته بود که این موج مبارزه برخاسته از دورانی انقلابی است و متمایز از مبارزات و اعتراضات گذشته است. بنابراین در نخستین هفته‌ی قیام، یک‌سره خشن‌ترین سرکوب را به کار گرفت. هزاران تن دستگیر، ده‌ها نفر کشته و متجاوز از هزار تن مجروح شدند. دسترسی به اینترنت مسدود و ارتباطات تلفن‌های دستی قطع گردید. ارتش به دستور مبارک برای برقراری نظم در خیابان‌ها مستقر شد. مقررات رفع رفت و آمد و حکومت نظامی به تمام نقاط کشور بسط یافت. اما نیروی محرکه‌ی قیام، قدرتمندتر از آن بود که این اقدامات سرکوب‌گرانه بتواند مانعی بر سر پیشروی آن باشد. درگیری‌ها در شهرها وسعت گرفت. در تظاهرات روز خشم که جنبش جوانان ۶ آوریل فراخوان آن را داده بود، صدها هزار تن از مردم مصر در آن حضور یافتند. کنترل اوضاع از دست پلیس خارج شد. در شهرهای مختلف، به ویژه در قاهره، مراکز دولتی، پلیس و وسایل نقلیه آن مورد حمله قیام‌کنندگان قرار گرفتند و به آتش کشیده شدند. ناکارایی تاکتیک سرکوب برای مهار جنبش آشکار گردید. طبقه حاکم مصر اکنون به تاکتیک دیگری متوسل شد: تلفیق وعده اصلاح و سرکوب.

حسنی مبارک، دیکتاتور مصر در یک نطق تلویزیونی اعلام می‌کند که صدای اعتراض مردم و مطالبات آن‌ها را شنیده است. دستور برکناری

کابینه و وعده‌ی اصلاحات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را به مردم می‌دهد. او از کابینه‌ی جدید می‌خواهد که برنامه‌ای برای مبارزه با تورم، ایجاد اشتغال، کاهش قیمت‌ها و اصلاحات سیاسی به مرحله‌ی اجرا درآورد. ژنرال عمر سلیمان، رئیس سازمان اطلاعات مصر را معاون خود معرفی می‌کند و تشکیل کابینه جدید را بر عهده‌ی احمد محمد شفیق وزیر هوانوردی قرار می‌دهد. توده‌های مردم مصر اما آگاهند که این چیزی جز جا به جایی مهره‌ها و وعده‌های توخالی برای آرام کردن اوضاع نیست. مبارزات وسعت و بیش‌تری به خود می‌گیرد. مردم در شهرها سنگربندی می‌کنند و کنترل امنیت را در دست خود می‌گیرند. در حالی که ادعا شده بود، نیروهای سرکوب، دیگر مردم را مورد حمله قرار نمی‌دهند، در هفته‌ی دوم نیز، سرکوب‌گری‌ها ادامه یافت. نیروهای امنیتی و پلیس مردم را در شهرهای مصر به قتل می‌رسانند. در قاهره، دستگاه سرکوب، این بار به اسم طرفداران حسنی مبارک، سرکوب مردم را در میدان تحریر سازماندهی می‌کنند.

چماق داران مصری که یک الگوبرداری از چماق‌داران حزب‌اللهی جمهوری اسلامی بود، به اجتماع مردم مصر بورش می‌برند. لاقال ۵ کشته و حدود ۱۰۰۰ تن مجروح می‌شوند. خشم توده‌های مردم مصر افزون‌تر می‌شود. نخست وزیر رژیم ادعا می‌کند که دستگاه دولتی نقشی در این سرکوب‌ها ندارد و وعده تحقیق و مجازات عاملین آن را می‌دهد. اما کسی به این حرف‌ها باور ندارد. ارتش در حالی که ظاهراً بی‌طرفی خود را حفظ کرده است، مراکز حساس دولتی را تحت کنترل خود قرار داده است، تا مانع از آن گردد، قیام‌کنندگان به این مراکز یورش برند. طبقه حاکم مصر از همان نخستین روزی که ارتش را به خیابان‌ها فرستاد، دقیق و حساب شده عمل کرد. این هم یک الگوبرداری از طبقه حاکم تونس بود که ارتش را وارد درگیری با مردم نکرد. طبقه حاکم مصر می‌دانست که اگر ارتش وارد درگیری شود و قیام گسترش یابد، تمام سیستم فرو خواهد پاشید. بنابراین، ارتش را وارد درگیری با مردم در خیابان‌ها نکرد تا نه فقط با خطر از هم پاشیدگی آن روبرو نشود، بلکه حتا آن را نجات‌بخش مردم جا بزند.

مبارزات مردم روز به روز رادیکال‌تر و گسترده‌تر شد. نخست وزیر جدید، سران تعدادی از گروه‌های سیاسی قانونی و نیمه قانونی را برای مذاکره پیرامون به اصطلاح اصلاحات فرا خواند. گروه اسلام‌گرای اخوان المسلمین هم که چند روزی پس از قیام مردم مصر سر و کله‌اش در تظاهرات پیدا شده بود، در این مذاکرات شرکت کرد. از محتوای این گفتگوها چیزی انتشار نیافت، اما تشکیل کمیته‌ای برای ایجاد اصلاحات در قانون اساسی اعلام گردید. مردم مصر اما بی‌توجه به این ساخت و پاخت‌ها به مبارزه خود ادامه می‌دهند. مبارک باید برود، این شعار مردم است. نخست‌وزیر اما اعلام می‌کند که او تا پایان سپتامبر می‌ماند. او همچنین وعده‌ی

عملی شدن اصلاحات و افزایش ۱۵ درصدی حقوق کارکنان دولتی و بازنشستگان دولتی را می‌دهد. وعده‌ها کارساز نیست. اعتصابات در کارخانه‌ها گسترش می‌یابد و اعتصاب عمومی سیاسی سراسر مصر را فرا می‌گیرد. به رغم این که دیکتاتور مصر روز ۲۱ بهمن (۱۰ فوریه) بار دیگر در تلویزیون ظاهر می‌شود و ضمن تکرار وعده‌های قبلی اش هنوز ادعای ماندن دارد، اما اکنون دیگر با تلفیق تظاهرات توده‌ای و اعتصاب عمومی سیاسی، اوضاع بیش از آن بحرانی و برای طبقه حاکم خطرناک شده است که جایی برای باقی ماندن وی در رأس قدرت باشد. از این که وی اعلام می‌کند برخی اختیارات ریاست جمهوری را به معاون خود واگذار کرده است، آشکار است که او نیز همانند بن علی تونس‌ی آماده‌ی فرار است. تعدادی از نمایندگان سیاسی بورژوازی مصر، از جمله آن‌هایی که در اپوزیسیون قرار دارند، به شدت نگران رادیکال شدن جنبش اند. البرادعی که اکنون رهبری ائتلاف گروه‌های الغد، جبهه‌ی دمکراتیک، جنبش تغییرات دمکراتیک، اخوان المسلمین و کفایه را تحت عنوان "اتحاد ملی برای تغییر" بر عهده دارد، هشدار می‌دهد که کشور دارد منفجر می‌شود و از ارتش می‌خواهد کنترل اوضاع را در دست خود بگیرد. تا این لحظه بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر از مردم مصر کشته و هزاران تن مجروح و مصدوم شده‌اند. قدرت‌های امپریالیست اروپایی و آمریکایی که از حامیان اصلی رژیم مبارک بودند، در آغاز جنبش، آن‌گونه که وزیر خارجه آمریکا می‌گفت، چنین می‌پنداشتند که او آن قدر ثبات دارد که بتواند بر بحران غلبه کند. با رشد جنبش، آن‌ها نیز تدریجاً به این نتیجه رسیدند که مبارک دیگر نمی‌تواند بر سر قدرت باقی بماند، اما بنا به نقش بسیار مهم مصر در منطقه، باید تحولات به نحوی هدایت شود که در جریان انتقال قدرت، سیستم دست نخورده باقی بماند. کشورهای عربی خاورمیانه نیز که نگران گسترش موج اعتراضات مردم مصر به این کشورها هستند، در این تلاش برای آرام کردن اوضاع سهیم بودند. جمهوری اسلامی که با حسنی مبارک تضاد و رقابت منطقه‌ای داشت، نه فقط خواهان سرنگونی او بود، بلکه امیدواری اش در این بود که از درون جنبش مردم مصر، اسلام‌گرایی سر برآورد و قدرت منطقه‌ای خود را افزایش دهد. اما این امید و آرزوی جمهوری اسلامی بر باد رفته بود. چرا که در این جا به رغم این که رژیم مبارک و سیاست‌های قدرت‌های امپریالیستی در طول سه دهه‌ی گذشته، اسلام‌گرایی را تقویت کرده بودند و احزاب ارتجاعی اسلامی از نمونه‌ی اخوان المسلمین کاملاً سازمان یافته بودند و قدرت‌شان هم زیاد بود، اما توده‌های مردم مصر به آن‌ها پشت کردند. شعارهای آن‌ها همانند مردم تونس به کلی تهی از هر گونه تعلقات مذهبی بود. تجربه‌ی به آن‌ها آموخته بود که از درون اسلامی‌گرایی و حکومت اسلامی چیزی جز ارتجاع محض، بیدادگری و کشتار، عقب‌ماندگی و خرافات، فقر،

نقد فعالیت های علنی سندیکائی و کنکاش پیرامون تشکل های کارگری

سرکوب آن، از دل مبارزات کارگران، متکی بر توده کارگران، مستقل از نهادهای حکومتی و کارفرمایی و در تقابل و نفی شوراهای اسلامی کار یا به عرصه وجود گذاشتند.

وضعیت کنونی و میزان فعالیت دو سندیکای شرکت واحد و هفت تپه مطلقاً رضایت بخش نیست. هر کارگر آگاهی این را می‌داند و قبل از همه فعالان و رهبران این دو سندیکا نیز پیش از آنکه کسی بخواهد عملکرد این دو تشکل در شرایط فعلی را نقد کند، باید صریحاً بگوید که چرا دارند. بنابراین اگر کسی این وضعیت را می‌خواهد نقد کند، باید صریحاً بگوید که چرا وضعیت این دو تشکل بدینگونه است چه باید کرد؟ و یا چه می‌توان کرد؟ و اگر وضعیت کنونی را نفی می‌کند، چه چیزی را به جای آن پیشنهاد می‌کند.

البته افراد و گرایش‌هایی هستند که از همان آغاز، سندیکای کارگری را نفی می‌کردند و مستقل از اینکه به فرض سندیکای کارگران شرکت واحد و یا سندیکای نیشکر هفت تپه در چه شرایطی شکل گرفته‌اند، توسط چه نیروهایی ایجاد شده، چه مطالباتی داشته و دارند و تا چه میزان توانسته‌اند توده کارگران را بسیج و به صحنه مبارزه بکشانند، علیه این سندیکاها تبلیغ و آن‌ها را تخطئه می‌کردند. مشغله این گرایش‌ها و افراد، مشغله کارگران و مبارزات کارگران نبوده و نیست. مشغله این‌ها بیشتر مشغله ذهنی است که در پوشش طرح شعارهای به ظاهر تند و تیز ضد سرمایه‌داری و "شورای سراسری سرمایه ستیز"، نقطه ستیزش عملاً همین سندیکاها و تشکل‌های توده‌ای کارگری بود که توسط خود کارگران برپا شده‌اند. این‌ها به غیر از "شوراهای سرمایه ستیز" البته بر ذهن و روی کاغذ، هرگونه تشکل کارگری را نفی می‌کردند. اما اکنون تا آن جا سقوط کرده‌اند که به پذیرش شوراهای اسلامی کار رژیم هم رضایت داده‌اند. برخورد با این گرایش و نقد دیدگاه و نظریه اپورتونیستی آن، یک امر ضروری است که البته مقاله مستقل دیگری را می‌طلبد.

افراد و گرایش‌های دیگری نیز بوده‌اند که از همان بدو تشکیل سندیکای شرکت واحد، به عنوان یک تشکل توده‌ای کارگری که توانسته بود تا حدودی خود را بر رژیم تحمیل کند به دفاع از آن برخاسته اما در عین حال چنین تبلیغ می‌کردند که هرگونه تشکل و فعالیت مخفی کارگری را باید کنار گذاشت. این‌ها با این توجیه عوامانه که یک تشکل توده‌ای نمی‌تواند مخفی باشد، هرگونه فعالیت مخفی و تشکل‌های مخفی کارگری را نفی و آگاهانه یا ناآگاهانه فعالیت‌های کارگری و سازمان‌یابی کارگران را به فعالیت‌های صرفاً علنی و سازمان‌یابی علنی محدود می‌کردند. هر دوی این گرایش‌ها البته به نسبت وزن و

اندازه خود، زبان‌هایی را بر جنبش کارگری و تشکل‌های کارگری وارد ساختند.

اما گرایش دیگری نیز وجود داشت که ضمن حمایت از سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران هفت تپه به عنوان تشکل‌های توده‌ای کارگری که توانسته بودند بطور موقت تا حدودی خود را بر رژیم تحمیل کنند، محدودیت‌های خاص فعالیت و مبارزه سندیکائی را نیز متذکر می‌شد. موقتی بودن این وضعیت و خطراتی که از ناحیه فعالیت صرفاً علنی، کارگران پیشرو را تهدید می‌کرد هشدار می‌داد و از تلفیق فعالیت مخفی و علنی و نیز ایجاد کمیته مخفی کارخانه به عنوان مناسبترین شکل تشکل کارگری که می‌تواند در شرایط سرکوب و خفقان ادامه کاری داشته باشد، دفاع می‌کرد.

ما مکرراً هشدار می‌دادیم که رژیم ضد کارگری و ارتجاعی حاکم که کمترین آزادی‌های سیاسی را نیز از مردم سلب کرده است، ایجاد سندیکاها کارگری را نیز تحمل نخواهد کرد. ما به ویژه بر این مسأله تأکید ورزیده‌ایم که مستقل از این موضوع که سندیکاها کارگری در یک رو در رویی نابرابر با رژیم، تا چه زمانی دوام آورند و یا ادامه کاری و بقاء فعال داشته باشند، و مستقل از آنکه سرانجام به چه سرنوشتی دچار شوند، فعالین کارگری و سندیکایی و کارگران پیشرو، تحت هیچ شرایطی حتا در این دو سندیکا نیز نباید تشکیل و تکثیر کمیته‌های مخفی کارخانه را از دستور کار خود خارج سازند چرا که این کمیته‌ها، با شرایط کنونی جامعه منطبق‌اند و ادامه کاری فعالیت کارگران پیشرو برای سازماندهی مبارزات کارگری را تضمین می‌کنند و با پیشرفت و اعتدالی جنبش کارگری می‌توانند به کمیته‌های اعتصاب، شوراهای کارگری و تشکل‌های توده‌ای کارگری تبدیل شوند.

رویکرد بیش از پیش کارگران پیشرو و آگاه به تشکیل کمیته‌های مخفی کارخانه و کارگاه و تلفیق مناسبی از فعالیت‌های مخفی و علنی حتا در میان کارگران پیشروی که برای تشکیل سندیکا فعالیت کرده‌اند دلیل روشنی بر صحت ارزیابی ما از شرایط جامعه و مویب این حقیقت است که کمیته‌های کارخانه بهترین و مناسبترین تشکل کارگری در این لحظه است که در عین حال در دسترس همه کارگران نیز قرار دارد.

حکومت اسلامی که مخالف هرگونه آزادی سیاسی و تشکل مستقل کارگری است از همان آغاز فعالیت سندیکای شرکت واحد و بعد سندیکای کارگران هفت تپه، و حتا قبل از موجودیت رسمی این دو سندیکا، سرکوب بیرحمانه فعالان سندیکا را آغاز کرد و به تدریج هر گونه تحرکی را در زمینه فعالیت‌های علنی و

توده‌ای کارگری، از آنان گرفت. هر کسی ولو از یک درجه ی هوشی متوسطی هم برخوردار می‌بود و قدرت بینانی خود را از دست ن داده بود، از همان آغاز اقدامات وحشیانه مزدوران رژیم علیه کارگران و سندیکای آن‌ها، این پایان را نیز می‌توانست ببیند. لازم به تأکید است که وضعیت کنونی سندیکای کارگران شرکت واحد و هفت تپه هر چه که هست یا هر چه که باشد، اما هیچکس نمی‌تواند فعالیت‌های موثر این دو تشکل در بسیج توده کارگران و ارتقاء آگاهی صنفی و سیاسی کارگران را منکر شود و هیچ نیروئی هم نمی‌تواند این تأثیرات را زائل سازد. کاهش دامنه فعالیت این دو سندیکا و یا حتا نابودی تام و تمام و قطعی آن‌ها نیز نمی‌تواند این معادله را برهم بزند.

وضعیت کنونی این دو سندیکا اما موقعیتی را فراهم ساخته تا سوای آن کسانی که از ابتدا هم با سندیکاها خصومت می‌ورزیدند و از هر فرصتی برای حمله و تضعیف این دو سندیکا سود می‌جستند، پاره‌ای از دوستان و حامیان این دو سندیکا نیز، بی آنکه نقش خود را در وضعیتی که این سندیکاها به آن دچار شده‌اند به حساب آورند، فعالان سندیکا را به باد حمله می‌گیرند و با طرح موضوعاتی از قبیل اینکه دیگر چیزی از این دو سندیکا به عنوان تشکل توده‌ای باقی نمانده است و فعالیت آن‌ها به صدور اطلاعیه خلاصه شده و رابطه فعالان و توده کارگران قطع شده است، چنین انتقاد می‌کنند که این سندیکاها به "تشکل فعالان کارگری" تبدیل شده‌اند.

این واقعیت غیر قابل انکاری است که فعالیت این دو سندیکا بسیار بسیار محدود شده و تقریباً همانگونه که این دوستان می‌گویند، به صدور گاه به گاه اطلاعیه خلاصه شده است. اما این هم واقعیتی است که وضعیت کنونی این سندیکاها، وضعیتی نیست که کارگر هفت تپه و کارگر شرکت واحد و به ویژه فعالان سندیکای این دو شرکت خواستار آن بوده باشند. این وضعیتی است که رژیم سرکوبگر حاکم بر آن‌ها تحمیل نموده است. فرض کنیم که این قضاوت و انتقاد صد در صد درست باشد و سندیکای شرکت واحد و هفت تپه در شرایط حاضر نمی‌توانند بیش از این فعالیت کنند و فعالیت آن‌ها به صدور اطلاعیه خلاصه شده است. اما کسیکه جنبش کارگری و معضلات آن را کم و بیش از نزدیک دنبال می‌کند و برایش دل می‌سوزاند، دیگر نباید صرفاً به طرح انتقاد بپردازد، بلکه ضمن طرح انتقاد و نقد و نفی وضع موجود، باید وجه اثباتی و آلترناتیو خود را نیز مطرح کند. فعالان سندیکاها شرکت واحد هفت تپه در شرایط حاضر علاوه بر صدور اطلاعیه چه باید بکنند؟

و چه می‌توانند بکنند؟ به این سؤال باید پاسخ مشخص داد. اینکه ارتباط فعالان سندیکا با بدنه کارگران کاهش یافته است، این صحیح است و یک نقص بزرگ هم هست. اما برای رفع این نقیصه چه باید کرد یا چه می‌توان کرد؟ انتقاد اگر فاقد جنبه اثباتی باشد صرفاً به ایراد گیری‌های بی ثمر تبدیل می‌شود و هیچ کمکی به

موجی که به مصر رسید

گرسنگی و بیکاری بیرون نخواهد آمد. نمونه‌ی حی و حاضر آن‌ها نیز عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران در برابر مردم مصر قرار داشت. اکنون که از مصر هم چیزی عاید جمهوری اسلامی نشده بود، سران رژیم، مبارزه مردم مصر را تهدیدی برای خود ارزیابی می‌کردند. نگرانی جمهوری اسلامی تا به آن حد افزایش یافت که در این اواخر اقدامات متعددی را برای جلوگیری از انتشار اخبار مبارزات مردم مصر به مرحله‌ی اجرا درآورد.

جبهه‌ی متحد ارتجاع داخلی، منطقه‌ی ای و بین‌المللی خواهان اقداماتی فوری برای کنترل و مهار مبارزات مردم مصر بود.

روز جمعه ۱۱ فوریه (۲۲ بهمن) شانزده روز پس از نخستین اعتراض توده‌ای، در حالی که تظاهرات و اعتصاب عمومی سیاسی، حاکی از رشد و اعتلای جنبش به مراحل عالی‌تری بود، تاکتیک بعدی طبقه حاکم به مرحله اجرا گذاشته شد. ارتش در نقش ناجی ملت ظاهر گردید. ژنرال عمر سلیمان در یک نطق کوتاه تلویزیونی کناره‌گیری حسنی مبارک را اعلام کرد و گفت اختیارات مبارک به شورای عالی نیروهای مسلح واگذار شده است. وزیر دفاع مبارک در رأس این شورا قرار گرفت و خود مبارک ناپدید شد. شورای عالی نیروهای مسلح مصر، اداره‌ی امور کشور را در دست گرفت. قانون اساسی مصر را به حالت تعلیق درآورد. مجلس را منحل نمود و اعلام کرد کمیته ویژه‌ی ای را برای تدوین پیش‌نویس یک قانون اساسی جدید تشکیل داده و تا ۶ ماه دیگر زمام امور را هم‌چنان در دست خواهد داشت. زمام امور البته پیش از این هم در دست ارتش مصر بود و تمام به اصطلاح رؤسای جمهور مصر همواره از میان سران ارتش بوده‌اند، اکنون اما با وظایف دیگر و به شکل علنی زمامدار امور گردید.

نخستین پرده درام که با هلهله و شادی مردم از فرار دیکتاتور همراه بود به پایان رسید. اما پرده دوم فردای سرنگونی حسنی مبارک با نخستین درگیری‌ها میان مردم و ارتش آغاز گردید. ظاهراً در جهت تحقق خواست مردم، قانون اساسی و مجلس موجود به حالت تعلیق درآمنده، اما آن‌چه که بی‌جواب مانده بود، نقش خود مردم در ایجاد تغییرات بود. آن‌چه که قضیه را کاملاً عریان می‌کرد بر جای ماندن قانون وضعیت فوق‌العاده بود که در طول سی سال گذشته، رژیم پلیسی را بر سرنوشت مردم حاکم کرده بودند. مردم معترض اعلام نمودند که تا تحقق مطالبات‌شان و از جمله لغو همین قانون وضعیت فوق‌العاده در میدان تحریر باقی می‌ماند و به اعتراضات خود ادامه می‌دهند. ارتش برای بیرون راندن مردم از میدان تحریر دست به اقدام زد که با واکنش شدید روبرو گردید. نخستین درگیری میان مردم با ارتشی که خود را نجات‌بخش مردم جا زده بود، رخ داد. مرحله جدید مبارزات در مصر تازه آغاز شده است.

اما مردم مصر که با مبارزات خود مبارک را سرنگون کردند و فراری دادند، تا این لحظه چه دستاوردی داشته‌اند؟ بزرگ‌ترین دستاورد

به مناسبت درگذشت مبارز و آزادیخواه کرد، شیخ عزالدین حسینی

پیام تسلیت کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت):
به مناسبت درگذشت مبارز و آزادیخواه کرد، شیخ عزالدین حسینی

خانواده و بستگان گرامی ماموستا شیخ عزالدین حسینی،
 مردم مبارز کردستان،

با تاسف فراوان از درگذشت ماموستا شیخ عزالدین حسینی در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۸۹ در سوئد مطلع شدیم. صمیمانه‌ترین مراتب همدردی خود را با شما ابراز می‌کنیم. شیخ عزالدین حسینی مبارزی بود که دغدغه‌اش آزادی مردم کردستان و ایران بود. یاد این مبارز و آزاده کرد را که چندین دهه با مبارزات خود از حقوق برحق مردم کردستان دفاع کرد، گرامی می‌داریم.

ما، ضمن تسلیت به خاطر از دست دادن یکی از هم‌زمان مردم مبارز کردستان، برای خانواده و بستگان گرامی‌اش، آرزوی بردباری و سلامت می‌کنیم.

یاد شیخ عزالدین حسینی یار و هم‌زم مردم ستمدیده کردستان گرامی باد
کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت)
۲۳ بهمن ۱۳۸۹ (۱۲ فوریه ۲۰۱۱)

مردم است. اسلام‌گرایان در این جنبش‌ها، به یک جریان حاشیه‌ای تبدیل شده‌اند. فعال‌ترین جریانی که در مرحله‌ی اول جنبش مردم مصر حضور داشت، جریان موسوم به جنبش جوانان ۶ آوریل بود. این جریان که توانست شبکه مجازی و اینترنتی خود را به یک شبکه‌ی واقعی در میان مردم مصر، به ویژه جوانان تبدیل کند، در این مبارزات حضوری فعال داشت و اغلب اعتراضات به فراخوان این جنبش انجام گرفت. این جریان که عموماً متشکل از روشنفکران و جوانان مصری‌ست، گرچه توانست در مبارزات و توسعه آن‌ها نقش مهمی ایفا کند، اما از آن‌جایی که یک تشکیلات سیاسی حزبی نیست و اعضای آن برای مردم مصر ناشناخته‌اند، نمی‌توانست نقش رهبری‌کننده را تا مرحله‌ای که خود اعلام کرده است، بر عهده داشته باشد.

این ضعف‌های جنبش مردم مصر که اکنون نتایج آن را خود در عمل می‌بینند، در مراحل بعدی می‌تواند برطرف گردد. این نیز وابسته به تحول اوضاع در چند ماه آینده است. با این همه، آن‌چه که از هم اکنون روشن است، طبقه حاکم مصر دیگر نمی‌تواند به روال گذشته بر مردم حکومت کند، و ارتش نیز نمی‌تواند برای مدتی طولانی قدرت را در دست خود نگه دارد. شرایط داخلی و بین‌المللی طبقه حاکم را ناگزیر می‌سازد که در محدوده‌ی آزادی‌های سیاسی را به رسمیت بشناسد و رژیم‌های کمابیش شبیه اندونزی و ترکیه در مصر بر سر کار آید. با این همه مسئله اصلی توده‌های کارگر و زحمتکش کار و نان به جای خود باقی می‌ماند. دولت‌های سرمایه‌داری به ویژه در کشورهای مصر به سادگی نمی‌توانند در شرایط بحران اقتصادی جهانی، پاسخ‌بیکاران و گرسنگان را بدهند و به مطالبات کارگران پاسخ گویند. بنا بر این تشدید مبارزه طبقاتی و اعتلای جنبش کارگری هنوز در پیش است.

توده‌های مردم مصر، پی بردن آن‌ها به قدرت و توان متحد خود بود. آن‌ها دریافته‌اند که با مبارزه‌ی متحد خود، با پیگیری در مبارزه قادرند ستمگران را از اریکه قدرت به زیر بکشند. آن‌ها دریافته‌اند که حتی آزادی‌ها و پیروزی‌های نیم‌بند آن‌ها تا همین لحظه، نیز نتیجه‌ی جنگ و نبرد رو در رو و خیابانی با پاسداران نظم حاکم است. آن‌ها بیدار شده و به قدرت خود آگاهی یافته‌اند. طبقه حاکم مصر دیگر نمی‌تواند این مردم را به دوران سکوت و فرمان‌برداری گذشته بازگرداند. مردم مصر به آگاهی و بیداری مردم کشورهای منطقه نیز یاری رساندند و به آن‌ها نشان دادند که راهی جز قیام برای سرنگونی ستمگران نیست.

پیروزی‌های مردم مصر البته هنوز محدود است. علت آن هم به ضعف‌های این جنبش بازمی‌گردد. جنبش مردم مصر، یک جنبش همگانی و عموم خلقی‌ست که گرایش‌ات بورژوازی در آن نقش مسلط را دارند. در این جنبش، تفکیک طبقاتی وجود ندارد و طبقه کارگر با صف و سیاست مستقل خود در مبارزات شرکت نکرد، بلکه به صورت یک توده‌ی بی‌هویت طبقاتی در جنبش حضور یافت. جنبش مردم مصر در مرحله‌ی نخست خود فاقد هر گونه رهبری منسجم و آگاه بود. طبقه کارگر مصر حتی در سطح اتحادیه‌های کارگری تونس که نقش مهمی در جنبش داشتند، تشکل نداشت، تا چه رسد به رهبری آگاهانه‌ی سیاسی. نمایندگان سیاسی اپوزیسیون بورژوازی مصر، نه به تنهایی و نه جمعی در انتقالی که تشکیل دادند، مورد اعتماد توده‌های قیام‌کننده قرار نداشتند و قادر نبودند رهبری این جنبش را در دست خود بگیرند. سازمان یافته‌ترین آن‌ها، اخوان المسلمین که از نفوذ بیش‌تری برخوردار است، حتا جرأت آن را نیافت که شعارهای مذهبی خود را سر دهد. چرا که در موج جدید مبارزاتی که نه فقط در مصر بلکه در اغلب کشورهای عربی به راه افتاده است، اسلام‌گرایی مورد نفرت

مرحله ی تازه ای از اختلافات درونی در جمهوری اسلامی

در ماه های اخیر اختلافات قوای مجریه و مقننه جمهوری اسلامی به طرز بی سابقه ای حاد شده اند. برای مثال در حالی که وزیر امور خارجه در سفر دولتی ست، ناگهان از سوی رئیس جمهور برکنار می شود چرا که وی فردی ست که نزدیک به ریاست قوه ی مقننه است که با رئیس قوه ی مجریه اختلاف دارد! این در حالی ست که اعضای قوه ی مقننه هم دست به کار می شوند و وزیر راهی را که نزدیک به رئیس قوه ی اجرائیه است بدون دلیل کافی استیضاح و برکنار می کنند. این آخری هم برای این که پاسخگوی استیضاح وزیر نباشد می گوید که بر اساس قانون کوچک سازی دولت دیگر لزومی ندارد وزیر راه تعیین شود و قصد خود را برای ادغام این وزارت خانه اعلام می نماید!

اختلافات و مجادلات کنونی قوای مختلف جمهوری اسلامی فقط به دلیل اختلافات شخصی احمدی نژاد و لاریجانی که به ترتیب رؤسای قوای مجریه و مقننه هستند، نمی تواند باشد. اختلافات سیاسی در جمهوری اسلامی بیش از آن که ریشه در اختلاف نظر و عقیده داشته باشند ریشه در تلاش برای کنترل ارگان های سیاسی و منابع مالی دارند. بی جهت نیست که احمدی نژاد روز چهار بهمن به طرز بی سابقه ای نامه "سرگشاده" منتشر می کند و در آن به رؤسای قوه ی مقننه و قضائیه که برادران لاریجانی هستند خرده می گیرد که چرا در کار قوه ی مجریه دخالت می کنند و در رابطه با "صندوق توسعه ملی" که کنترل ذخایر ارزی را در اختیار دارد دخالت می کنند یا حتا در برکناری رئیس بانک مرکزی "بدعتی آشکار" می گذارند که جز با تغییر قانون اساسی میسر نیست. محمود احمدی نژاد پا را فراتر می گذارد و به کل مجلس شورای اسلامی هشدار می دهد که حق ندارد هر چه را خواست به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع دهد. البته احمدی نژاد بی دلیل چنین درخواستی را از مجلس نمی کند، چرا که او اکنون نه فقط با رئیس مجلس و خود مجلس، بلکه با مجمع تشخیص مصلحت نظام هم اختلاف دارد به طوری که حتا در جلسات آن هم شرکت نمی کند. احمدی نژاد از زبان دبیر شورای مشاوران خود که فردی به نام مهدی خورشیدی ست گفت که حضورش در مجمع ثمری ندارد. خورشیدی که با ایسنا گفت و گو می کرد در رابطه با نامه سرگشاده احمدی نژاد افزود که از نظر وی برخی نهادها (بخوان مجلس و مجمع تشخیص مصلحت نظام) اختیارات ریاست جمهوری را محدود کرده اند و می خواهند آن ها را کنترل کنند. البته محدودیت اختیارات ریاست جمهوری که حالا احمدی نژاد را هم به نامه سرگشاده نوشتن واداشته است موضوع جدیدی نیست. احمدی نژاد که از حامیان محکم "ذوب در ولایت" است خوب می داند که در جمهوری اسلامی رئیس جمهور، بدون حمایت ولی فقیه فردی بی اختیار است که بود و نبودش تأثیری در عملکرد رژیم ندارد. تقریباً تمام رؤسای جمهور اسلامی از محدودیت اختیارات خود نالیده اند و

کار به جایی کشید که نخستین آنان، ابوالحسن بنی صدر با دستور ولی فقیه وقت، روح الله خمینی برکنار هم شد! بنابراین نزاع بر سر حدود اختیارات رئیس جمهور فی نفسه موضوع تازه ای نیست.

به هر حال احمدی نژاد که می خواهد کنترل نهادهای مالی مهم رژیم مانند صندوق توسعه ملی و بانک مرکزی را در دستان باند خودش نگاه دارد در نامه ی سرگشاده اش مجمع تشخیص مصلحت نظام را متهم به عدم التزام به قانون اساسی می کند که از نظر وی "بزرگ ترین مصلحت نظام" است. او در همان نامه به این نکته اشاره می کند که مجمع تشخیص مصلحت نظام در حال سلب اختیار از "منتخب ملت" است! واقعاً جالب و خنده دار است که حالا احمدی نژادی که با آن تقلبات گسترده و آن همه بگیر و ببند و کشتار پس از انتصابات سال گذشته بر مسند ریاست قوه ی مجریه باقی ماند خودش را قربانی یک باند دیگر رژیم می داند که می خواهد اختیارات "منتخب ملت" را محدود کند!

نامه ی سرگشاده ی محمود احمدی نژاد در کم تر از بیست و چهار ساعت با واکنش مجلسیان روبه رو شد. تا جایی که برخی از آنان ناخواسته به واقعیتی اشاره کردند. در همین رابطه بود که احمد توکلی، نماینده ی مجلس که اتیکت اصولگرایی را بر پیشانی دارد روز پنج بهمن گفت که احمدی نژاد قصد دارد با چنین نامه نگاری هایی افکار عمومی را از مشکلات اقتصادی و اجتماعی منحرف کند. او صراحتاً چنین گفت: "من فکر می کنم در حالی که در ابتدای قانون هدف مند کردن یارانه ها قرار داریم، این نوع حمله به مجلس، مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس قوه قضائیه به نظر می رسد که یک بهانه جویی برای پوشاندن مشکلات اجتماعی پیش رو و فرافکنی ضعف های جدی اقتصادی به ویژه در بخش تولید است که گرفتاری هایش روز به روز بیش تر می شود."

اختلافات قوه ی مجریه و مقننه با استیضاح حمید بهبهانی، وزیر راه حادثر شد به طوری که احمدی نژاد روز شانزدهم بهمن گفت که در رابطه با عملکرد مجلس شورای اسلامی با مردم صحبت خواهد کرد. آن چه احمدی نژاد در رابطه با مجلس خواهد گفت اهمیت چندانی ندارد. او به محض این که مجلس وزیرش را استیضاح کرد وی را به سمت مشاور خود برگزید و از سوی دیگر گفت که به هر حال دولت قصد داشته وزارت راه را ادغام کند. با این حال احمدی نژاد تأکید کرد که برکناری بهبهانی از سوی مجلس "غیرقانونی" بوده است. به عبارت دیگر از نظر احمدی نژاد فقط مجمع تشخیص مصلحت "غیرقانونی" عمل نمی کند بلکه "منتخبان ملت" که مجلسیان باشند نیز چنین می کنند!

همان گونه که پیش تر گفته شد اختلافات در قوای مختلف جمهوری اسلامی بیشتر ریشه در حفظ و کنترل منابع مالی دارد. در این زمینه نکته ی مهم دیگری که باید به آن اشاره کرد همانا افشای برخی از دزدی هاست. اختلافات قوای مقننه و

مجریه که در بهمن ماه اوج تازه ای گرفت منجر به آن شد که در هفته ی دوم این ماه مجلس از ناپدید شدن یک مبلغ هنگفت دوازده میلیارد دلاری صحبت کند. در این رابطه یک عضو کمیسیون برنامه و بودجه گفت که بر اساس گزارش دیوان محاسبات کشور هشتاد درصد از مازاد فروش نفت که برابر با یازده میلیارد و هفتصد میلیون دلار می شده به حساب ذخیره ارزی واریز نشده است. از همین خبر می توان فهمید که چرا مجلس و مجمع و قوه ی قضائیه می خواهند در تعیین رؤسای صندوق توسعه ملی که جایگزین صندوق ذخیره ارزی شده است و همچنین بانک مرکزی نقش داشته باشند. اما بالاخره این مبلغ هنگفت که "گم شده" چگونه توسط دولت هزینه شده و به کجا رفته است؟ آن چه مشخص است این است که اگر همین مجلسیان لازم ببینند از پیگیری این موضوع برای "مصلحت نظام" صرف نظر می کنند و عطای هزاران هزار ساعت کار و زحمتی را که برای تولید چنین مبلغ هنگفتی صرف شده به لقای منافع رژیم اسلامی می بخشند.

پرسشی که اکنون با توجه به اختلافات قوای مختلف رژیم جمهوری اسلامی مطرح است این است که چگونه احمدی نژاد می تواند به عنوان یک رئیس جمهور در برابر دیگر قوای جمهوری اسلامی شاخ و شانه بکشد در حالی که بر اساس قوانین جمهوری اسلامی یک رئیس جمهور فرد اول نظام نیست؟ احمدی نژاد فردی است که با سلام و صلوات ولی فقیه رژیم جمهور شده است. ولی فقیه هم هر چند در فرد خامنه ای خلاصه می شود اما به هر حال خود به تنهایی به عنوان عالی ترین و بالاترین ارگان رژیم نهادی ست که تعداد قابل ملاحظه ای از افراد را به عنوان حامی و مشاور و غیره بر گرد خود دارد. اگر پشت سر احمدی نژاد آخوندهایی مانند مصباح یزدی و جنتی یا مشاوران خامنه ای همچون ولایتی قرار نداشتند آن گاه او هرگز جرئت نمی کرد که علیه عملکرد مجلس نامه سرگشاده منتشر کند یا در جلسات مجمع تشخیص مصلحت نظام شرکت نکند، هر چند اعضای این مجلس هم منتصبان همان ولی فقیه باشند. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که احمدی نژاد از حمایت سپاه پاسداران که اصلی ترین ارگان نظامی رژیم جمهوری اسلامی ست برخوردار است. اگر احمدی نژاد در نامه سرگشاده اش با کلماتی کمابیش دیپلماتیک به انتقاد از مجلس و مجمع مصلحت می پردازد تا اختلافش را با رؤسای آنان، لاریجانی و هاشمی رفسنجانی، از طریق نامه و بدون نام بردن از آنان مطرح کند، فردی مانند مجتبا ذوالنور که نماینده ی ولی فقیه در سپاه پاسداران است رک و راست به ایلنا می گوید: "اخیراً آقای هاشمی رفسنجانی حرکت جدیدی را آغاز کرده و در جرگه پیام دهندگان قرار گرفته است." او پیش تر گفته بود: "در فتنه سال گذشته (اعتراضات پس از انتصابات احمدی نژاد)، فتنه گران اساس نظام، مقدسات و ولایت فقیه را هدف قرار دادند و متأسفانه آقای هاشمی رفسنجانی هم به ستون طرفداران این خیمه تبدیل شده است." محسن رضایی هم که خود دبیر مجمع تشخیص مصلحت و یک نظامی سابق است، انتقادات مشابهی را علیه هاشمی رفسنجانی

در یادبود چهلین سالگرد حماسه‌ی سیاهکل زنان سیاهکل

"زنان سیاهکل" زنانی هستند که اولین بار در تاریخ مبارزاتی ایران جایگاهی چنین شگرف در مبارزات سوسیالیستی یافتند.

این "زنان سیاهکل" بودند که در زیر شکنجه حماسه‌ها آفریدند.

این "زنان سیاهکل" بودند که تیرباران گشتند. "زنان سیاهکل" بودند که ۳۲ تن از آنان تا پای جان و تا آخرین نفس در برابر مزدوران رژیم جنگیدند، کشتند و کشته شدند (۱).

آن گونه که حتا شاه جنایتکار نیز که هم چون خمینی "زنهار" را پست‌تر از "مردها" می‌شمرد، به اعتراف در آمد و گفت: "عزم و اراده‌ی آن‌ها در نبرد اصلا باور کردنی نیست. حتا زن‌ها تا آخرین نفس به جنگ ادامه می‌دهند" (۲).

و اینان "زنان سیاهکل" بودند.

از "زنان سیاهکل و نسل سیاهکل" سخن می‌گوییم. از مرضیه احمدی اسکویی‌ها، از شیرین فضیلت‌کلام‌ها، از صبا بیژن‌زاده‌ها و از لیلا گلی آبکناری، اشرف بهکیش، نفیسه ناصری و منیژه طالبی‌ها. از مادر پنجه‌شاهی، مادر عزت غروی و مادر شایگان تنها فدایی و مادر زنده‌ای که باید از او در این نوشته نام برد.

از "زنان سیاهکل" سخن می‌گوییم. از نزهت روحی آهنگران، نسترن آل‌آقا، از سیمین و نسرين پنجه‌شاهی، از زهرا آقایی قلهکی و اعظم روحی آهنگران. از مهرنوش ابراهیمی، پوران یداللهی، پروین فاطمی، پری ثابت، فاطمه حسن پور اصلیل، فاطمه (شمسی) نهان، فاطمه اقدرنیا، لادن آل‌آقا، مهوش حتامی، فریده غروی، زهره مدیرشانه‌چی، میترا بلبل صفت، مریم شاهی، مینا طالب زاده، گلرخ مهدوی، فاطمه حسینی، طاهره خرم، افسرالسادات حسینی، نادره احمدی هاشمی، سیمین توکلی، فردوس آقا ابراهیمیان، غزال آیتی، رفعت معماران بناب (۳).

چه بگوییم که این نسل، نسل حماسه است، نسل مقاومت و از خودگذشتگی، مبارزه و پایداری، در خیابان‌ها، در زندان‌ها، در شکنجه‌گاه‌ها و در پای چوبه‌ی دار.

"زنان سیاهکل" در تاریخ ماندگارند چون **زنان سیاهکل‌اند**. و سیاهکل اندیشه‌ای است، راهی است و عملی است.

در تاریخ مبارزات مردمان ایران علیه ظلم و جور، به رغم تمامی موانع و دیدگاه‌ها و فرهنگ سنتی که ریشه در ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور داشت، زنان توانستند گاه خود را از زیر آن موانع بیرون کشیده و برای یک زندگی بهتر به مبارزه دست بزنند.

اما آن چه که در تمام این دوران می‌بینیم به غیر از تک‌نگارهایی متفاوت و شگفت‌آور، نقش زن در مبارزه تنها در پیروی و در نهایت حمایت از اقدامات مردان خلاصه می‌گردد. زن فاقد هویت زنانه خود بوده و در هیبت نیرویی پیشنیان ظاهر می‌گردد.

حتا در تشکلات سیاسی که بعد از سال‌های ۲۰ یا ۳۰ و یا حتا بعد از آن پا گرفتند و با وجود تشکلاتی به نام زنان برای مثال در "حزب

توده"، رد پای از حضور واقعی زنان در آن تشکلات به دیده نمی‌آید و حضور زنان در آن‌ها عموماً به دلیل پیوندهای فامیلی (مانند زن و شوهر) بوده است.

اما از دهه‌ی ۴۰ آرام آرام تغییرات شکل می‌گیرند. در پی "اصلاحات ارضی" که منجر به تسلط مناسبات سرمایه‌داری در ایران گردید، این فرم به نوبه‌ی خود تغییراتی را به وجود آورد که لازمه‌ی آن بود و از جمله این تغییرات وضعیت زنان است. مناسبات سرمایه‌داری به نیروی کار زنان نیاز داشت و همین نیاز بود که بسیاری از آن‌ها را روانه‌ی بازار کار و دانشگاه‌ها کرد.

در جریان اصلاحات ارضی شاه، هم چنین تغییراتی در قوانین در راستای مشارکت هر چه بیشتر زنان در بازار کار داده شد، قوانینی که طبیعتاً تأثیراتی را در موقعیت اجتماعی زنان به دنبال آورد.

برپایه‌ی اصول "انقلاب سپید" سپاه دانش، بهداشت و ترویج و آبادانی شکل گرفتند که دختران تحصیل کرده در کنار پسران از دیپلمه و بالاتر بعد از طی یک دوره کارآموزی ۴ ماهه در این سپاه ۳ گانه به کار گرفته می‌شدند. هم چنین قانون انتخابات نیز تغییر یافت و زنان پس از "انقلاب سپید" حق رای یافتند. پیش از آن و براساس ماده ۱۰ قانون انتخابات، زنان در کنار دیوانگان، ورشکستگان، گدایان و محکومان دادگستری از حق رای محروم بودند. از دیگر تغییراتی که در این راستا صورت گرفت تصویب قانون حمایت خانواده بود که حقوق بیشتری برای زنان نسبت به گذشته در مواردی هم چون سرپرستی کودک و طلاق داده شده بود.

هم چنین برای تربیت نیروی کار لازم برای یک کشور سرمایه‌داری تحصیلات رایگان تا هشت سال اول تصویب شده و مراکز آموزش عالی گسترش یافتند. در طی این سال‌ها براساس آمار سازمان برنامه و بودجه شمار رشته‌های تحصیلی از ۷۵ رشته به ۵۵۲ رشته افزایش یافت. در طول دهه‌ی ۴۰ نرخ رشد اقتصادی به طور متوسط به ۱۰/۶ درصد رسید همین‌طور رشد سرمایه‌گذاری در دوره‌ی مورد اشاره به ۴/۱۲ درصد و ارزش افزوده بخش صنعت ۱۲/۳ درصد رشد سالانه یافت. در سال‌های ۵۱ تا ۵۵ نیز به دلیل رشد قیمت نفت نرخ رشد سرمایه‌گذاری به ۲۴/۷ درصد رسید. تغییراتی که بی‌شک نیاز مناسبات سرمایه‌داری را به نیروی کار زنان در عرصه‌های مختلف از کارخانه تا مدرسه و سیستم اداری افزود.

برپایه‌ی آمارهای موجود میزان باسوادی در میان زنان در سال‌های ۱۳۳۵ تنها ۸ درصد بوده است این میزان در سال‌های ۴۵ به ۱۷/۹ درصد افزایش یافته و در سال ۵۴ میزان باسوادی در میان زنان به ۳۵/۵ درصد رسید. هم چنین میزان زنانی که تحصیلات دانشگاهی داشتند از ۵ هزار نفر در سال ۴۵ به ۷۴ هزار نفر در سال ۵۶ رسید. از دهه‌ی ۴۰ به بعد، کار و درآمد زنان نقش برجسته‌تری در معاش خانواده پیدا

کرد. در این دوره میزان اشتغال زنان از ۷/۹ درصد در سال‌های ۴۵ به ۱۳/۲۶ درصد در سال ۵۵ رسید.

هم چنین در بوروکراسی دولتی نیز به زنان نقش کوچکی - البته برای نمایش - داده شد. برای اولین بار در سال ۴۲ تعدادی زن به "مجلس شورای ملی" راه یافتند، هم چنین تعدادی زن به عضویت در مجلس سنا منصوب شدند. در سایر ارگان‌های دولتی به عنوان سفیر (در دانمارک) و وزیر آموزش و پرورش برای اولین بار یک زن منصوب شد.

این موقعیت جدید بود که به زنان نقشی را در جامعه بخشید تا در سال‌های بعد بخش پیشروتر آن‌ها به جنبش مسلحانه روی آورد. در جریان اعتصابات دانشجویی که در دهه‌ی ۴۰ شکل گرفتند برخی از دختران دانشجو برای اولین بار نقش برجسته‌ای یافتند. از آن جمله می‌توان به رفقا مرضیه احمدی اسکویی، نزهت روحی آهنگران و پوران یداللهی اشاره کرد.

رفیق مرضیه احمدی اسکویی از رهبران و سازمان‌دهندگان اعتصاب غذای دانشجویان در اسفند ۱۳۴۹ در دانشسرای عالی سپاه دانش بود. این اعتصاب غذا در اعتراض به دستگیری دو دانشجو صورت گرفت که با موفقیت به پایان رسید. رفیق مرضیه به دلیل نقش اش در این اعتصاب تحت نظر نیروهای امنیتی قرار گرفت، وی هم چنین به دلیل توانایی‌ها و محبوبیت خود به عنوان نماینده‌ی دانشجویان دانشسرا انتخاب شد.

رفیق نزهت روحی آهنگران نیز یکی از فعالین دانشجویی بود که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۴۰ نقش فعالی در اعتصابات دانشجویی و رهبری آن داشت که در همین رابطه دستگیر نیز شد.

بسیاری از رفقای زن که به سازمان می‌پیوستند از سوابق دانشجویی برخوردار بودند و تمامی آن‌ها در مبارزات دانشجویی به صورت فعالانه شرکت داشتند.

در حماسه سیاهکل ما شاهد حضور رفقای زن نیستیم اما رفته رفته بر تعداد این رفقا افزوده می‌گردد. از اولین رفقای که به عضویت سازمان درآمدند می‌توان به رفقا مهرنوش ابراهیمی، شیرین فضیلت کلام، اشرف دهقانی و نسترن آل‌آقا اشاره نمود که از همان ابتدای اعلام موجودیت "چریک‌های فدایی خلق" از اعضای آن بودند.

رفیق مهرنوش ابراهیمی دانشجوی پزشکی در جریان مجروح شدن رفیق پویان در اثر رها شدن ناگهانی فشنگ از اسلحه‌ی وی، مسوولیت مراقبت از رفیق پویان را به صورت شبانه‌روزی برعهده داشت. در پی دستگیری اتفاقی رفقا چنگیز قبادی، مهرنوش ابراهیمی، محمدعلی پرتوی و بهرام قبادی در مازندران و چپ کردن ماشین در جاده توسط رفیق چنگیز به منظور فرار از دست مأموران، رفیق مهرنوش توانست همراه با هم‌رزمش چنگیز قبادی از چنگ مأموران بگریزد. در نهایت رفیق مهرنوش

یک روز بعد از جان باختن رفیق چنگیز قبادی به همراه سه رفیق دیگر، در تاریخ نهم مهرماه سال ۵۰ جان خود را در نبردی دلاورانه از دست می‌دهد. رفیق مهرنوش ابراهیمی اولین زنی است که به سازمان می‌پیوندد و اولین زنی است که در این راه جان خود را از دست می‌دهد. در گزارشی که رفیق عباس جمشیدی رودباری تهیه کرده و در کتاب پاره‌ای از تجربیات جنگ چریکی از انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق منتشر شد، در این رابطه آمده است: "ساعت پنج صبح، رفقا مهرنوش ابراهیمی و منوچهر بهایی پور با کلیه مواد و اسلحه موجود خانه را به عزم خانه ای دیگر ترک گفتند. چند دقیقه بعد صدای شلیک شنیده شد. من و دو رفیق دیگر مانده بودیم. ما فقط یک سلاح با هفده فشنگ داشتیم و هنوز تصمیمی نگرفته بودیم که گاز مخصوصی فضای خانه را پر ساخت. آن‌ها متوالیا کپسول گاز به داخل خانه و حیاط پرتاب می‌کردند. ما بلافاصله به پشت بام رفتیم تا هوای آزاد تنفس کنیم. جسد رفیق بهایی پور سر کوچه دیده می‌شد. چادر رفیق مهرنوش در کوچه پهن شده بود که نشان می‌داد وی زمان دویدن چادرش را رها کرده بود، صدای شلیک لحظه ای خاموش نمی‌شد. این صدای گلوله‌های اسلحه رفیق مهرنوش ابراهیمی بود که سرسختانه با ماموران سرسپرده ساواک نبرد می‌کرد. ناگهان صدای انفجار نارنجک منطقه را لرزاند. نارنجک توسط مهرنوش پرتاب شده بود. رفیق مهرنوش به راستی قاطعانه و قهرمانانه جنگید. او در این نبرد نیز مانند تمام لحظات انقلابیش جلوه گر رفیقی ارزنده بود. ما از رانندگان در قهوه خانه‌ها در مورد این رفیق حماسه‌ها شنیده‌ایم. رفیق مهرنوش در آن نبرد کشته شد".

تأثیر نبرد رفیق مهرنوش ابراهیمی به عنوان اولین چریک زن بر فضای سیاسی آن روزها بسیار زیاد بود. رفیق اشرف دهقانی در کتاب "حماسه مقاومت" موضوع را این گونه نقل می‌کند: "زندانیان تازه‌ای آورده بودند و من پی فرصتی می‌گشتم که با آن‌ها حرف بزنم. لای درب یکی از سلول‌ها باز بود. دهانم را به سوراخ در گذاشته از رفیق پرسیدم خبر تازه چی هست؟ با خوشحالی جواب داد: "چریک‌ها هلی کوپتر "فرید" را زده‌اند و او کشته شده... رفیق گفت: "راجع به مهرنوش شنیده‌ای؟ او یک دختر از سازمان چریک‌های فدایی خلق بود. در یک درگیری شهید شد اما چنان دلاورانه با مزدوران جنگیده که حالا جریانش همه جا پیچیده... علاوه بر آن توانسته مزدوران را سرگرم کند و یکی از رفقایش در رفته".

رفیق نسترن آل آقا نیز از اولین زنان عضو "چریک‌های فدایی خلق" بود که در سال ۵۰ توسط رفیق حمید اشرف عضوگیری شد. وی در تیم رفیق حسن نوروزی و به همراه رفقا احمد زبیرم و علی اکبر جعفری حضور داشت. رفیق در کنار رفقای برجسته‌ای هم تیمی‌اش آن چنان رشد کرد که در جریان ترور جلال "کمپته مشترک" سروان نیک طبع که عامل شکنجه‌ی بسیاری از رفقا بود، مسوولیت عملیات را برعهده داشت. "رفیق هم چنین در ترور عباس شهریاری معروف به "مرد هزار چهره" که

باعث کشته و دستگیر شدن بسیاری از انقلابیون شده بود، در کنار رفقا حمید اشرف و سیامک اسدیان نقش داشته است (۴). نسترن در جریان درگیری با ماموران ساواک همراه با رفقا گلرخ مهدوی و نادعلی پورنغمه در تاریخ دوم تیرماه سال ۵۵ در درگیری با مزدوران رژیم جان خود را از دست داد.

رفیق فدایی شیرین فضیلت کلام از دیگر رفقای است که از همان ابتدا (احتمالاً اسفند ۴۹) به سازمان پیوست. رفیق فدایی "عباس فضیلت کلام" که فداییان او را "پدر فضیلت کلام" می‌نامند، در رابطه با پیوستن دخترش "شیرین" به سازمان می‌نویسد: "پس از جریان سیاهکل با پخش نامه‌هایی که شیرین به همراه خود آورد و به من نشان داد دریافتیم که او با سازمان همکاری دارد" (خاطرات آلیت سهرابیان ص ۲۳۸). به گفته‌ی "پدر فضیلت کلام" "شیرین پس از دوره دبیرستان با این که شاگرد برگزیده و درس خوان دبیرستان بود به من گفت نخست برای من استقلال اقتصادی مهم است و من می‌خواهم استقلال اقتصادی داشته باشم. او به دانشسرای تربیت معلم رفت و پس از آن با میل خودش برای درس دادن به جنوب شهر در محله عباسی خاکی در یک دبستان دخترانه شروع به تدریس کرد. او همه مزد خودش را خرج بچه‌ها می‌کرد و برایشان کاغذ و مداد می‌خرید و با بچه‌ها پیوند نزدیک و بسیار دوستانه داشت و برای شناخت شرایط زندگی و اقتصادی آن‌ها به منزلشان می‌رفت. در سال ۱۳۴۵ به دانشگاه رفت و در رشته جامعه‌شناسی پذیرفته شد. در سال ۴۶ او تصمیم گرفت به بیرون از ایران برود. به همه بستگان گفت می‌خواهم برای یک دوره آموزش زبان به کشور فرانسه بروم ولی به من گفت پدر من برای مطالعه دیگری به بیرون از ایران می‌روم با گذرنامه دست‌کاری شده... این نکته تاکنون برای من ناشناخته مانده که چه سازمانی او را به بیرون از ایران فرستاد" (منبع پیش گفته) رفیق شیرین از همان سال ۵۰ در خانه‌هایی بود که رفیق حمید اشرف حضور داشت و یک بار نیز همراه با رفیق حمید اشرف در حالی که مجروح شده بود از محاصره ساواک فرار می‌کند. در این درگیری که در تاریخ اول مرداد سال ۵۱ رخ داد، رفیق محمد صفاری آشتیانی با گشودن آتش بر روی ماموران ساواک، رفقا را از حضور ساواک آگاه می‌سازد و با وجودی که هر دو رفیق مجروح شده بودند، توانستند از حلقه محاصره ساواک بگریزند. رفیق شیرین جریان این درگیری را در کتاب "پاره‌ای از تجربیات جنگ چریکی شهری" توضیح داده است. رفیق شیرین ضمن فعالیت در انتشارات سازمان و گوش دادن به فرستنده‌های کمپته مشترک (با ساواک) به همراه رفیق مرضیه احمدی اسکویی، مسوولیت آذربایجان را نیز عهده‌دار بود و با دستگیری اعضای آن، قرار رفیق شیرین لو رفته و این گونه رفیق شیرین در محاصره ماموران ساواک قرار گرفته و در تاریخ ۶ اردیبهشت ۵۳ جان خود را دلاورانه از دست می‌دهد. به گفته‌ی "پدر" شیرین پس از پایان یافتن فشنگ‌های اش با سیانور خودکشی می‌کند. این جریان منجر به جان باختن رفیق مرضیه احمدی اسکویی نیز می‌گردد که در ادامه به آن بیشتر خواهیم پرداخت.

در این جا باید هم چنین از رفیق پوران یداللهی به عنوان دومین رفیقی که در مبارزه مسلحانه جان خود را از دست داد یاد کنیم. رفیق پوران متولد ۱۳۲۵ در شهر اصفهان است و از ۱۵ سالگی در تهران زندگی کرد. وی در سال ۴۷ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد و یکی از فعالین دانشجویی در آن سال‌ها بود. رفیق پوران از سال چهارم دانشگاه زندگی مخفی را آغاز می‌کند. وی در بهمن‌ماه سال ۵۱ در مأموریت مشهد با رفیق عبدی همراه بود که انفجار بمب پیش از موعد منجر به جان باختن رفیق عبدی می‌شود، رفیق پوران ابتدا در اثر انفجار بیهوش می‌شود اما وقتی که به هوش می‌آید، در یک لحظه و با استفاده از قرص سیانور و برای حفظ اسرار سازمان دست به خودکشی زده و در پایداری با آرمان‌های اش آرام گرفت.

در پی حماسه سیاهکل و موجی که در جامعه به ویژه در میان دانشجویان برانگیخت، زنان بیشتری به سازمان جذب شدند و در عین حال نقش برجسته‌تری در سازمان یافتند. گفته می‌شود در سال ۵۳ رفقا نسترن آل آقا و نزهت روحی آهنگران در میان جمع ۷ نفری مرکزیت سازمان جای داشتند. از موقعیت تشکیلاتی رفقا مرضیه احمدی اسکویی و شیرین فضیلت کلام و این که این رفقا نیز در مرکزیت قرار داشته‌اند یا نه اطلاع چندانی در دست نیست اما با توجه به نقشی که این دو رفیق به ویژه رفیق شیرین از همان ابتدا در سازمان داشته، اگر هم در رهبری حضور نداشته، توانایی‌هایی در حد کادرهای رهبری سازمان داشته‌اند.

رفیق نزهت روحی آهنگران که از او به عنوان یکی از کادرهای رهبری سازمان در سال ۵۳ نام برده می‌شود از سال ۵۱ به زندگی مخفی در خانه‌های تیمی سازمان روی می‌آورد.

رفیق نزهت دانشجویی ریاضی دانشگاه تهران بود و نقش برجسته‌ای در رهبری مبارزات دانشجویی آن زمان داشته و به همین دلیل یکبار دستگیر می‌گردد. وی هم چنین دبیر ریاضی دبیرستان فروردین بود و از این طریق با رفقا زهره شانه‌چی و زهرا آقایی قلهکی که شاگردان وی بودند آشنا شد و رابطه‌ی عمیقی بین آن‌ها برقرار گردید. پس از مرگ رفیق صمد بهرنگی وی به آذربایجان رفته و در دوره تربیت سپاه دانش اسم نویسی می‌کند و بدین ترتیب به کار معلمی در یک روستا مشغول می‌گردد. پس از مدتی رفیق به تهران برمی‌گردد و در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مشغول به کار می‌شود. نزهت همراه با برادرش رفیق بهمن روحی آهنگران عضو محفلی بودند تا این که به سازمان می‌پیوندند. از دیگر چهره‌های این جمع که به سازمان پیوستند می‌توان از رفقا حمید مومنی و میترا بلبل‌صفت نام برد. پس از مخفی شدن رفیق نزهت، بهمن نیز که به سربازی رفته بود مجبور به مخفی شدن می‌شود.

شرکت در ترور "نیک طبع" جلال "کمپته مشترک" به همراه رفقا محمود خرم آبادی و خشایار سنجرلی با مسوولیت رفیق نسترن آل آقا، مسوولیت تیم شرکت‌کننده در اعدام انقلابی "فاتح یزدی" عامل کشتار کارگران جهان چیت از جمله عملیاتی هستند که رفیق در آن نقش داشته است.

رفیق هم چنین مسوولیت دو واحد سازمان را عهده‌دار بود. در ۹ تیرماه سال ۵۴ خانه تیمی رفیق در کرج در محاصره ساواک قرار گرفت و وی به همراه سه رفیق دیگر، رفقا مارتیک قازاریان، محمود عظیمی بلوریان و یداله زارع کاریزی جان خود را از دست می‌دهد. رفیق نزهت که تمام فشنگ‌های خود را به کار برده بود در انتها با کشیدن ضامن نارنجک، خود را به میان ساواکی‌ها می‌اندازد که این کار وی منجر به کشته شدن چند جلا دگر ساواک می‌شود. گفته می‌شود که در این درگیری ۱۶ نفر از ماموران ساواک کشته شدند.

رفیق مرضیه احمدی اسکویی یکی دیگر از "زنان سیاه‌کل" است. وی متولد سال ۲۴ است. رفیق مرضیه در دانشسرای عالی تحصیل کرده و سپس به کار معلمی پرداخت. وی در ارتباط با نقشی که در اعتراضات دانشجویی داشت دستگیر و پس از آزادی تحت نظر نیروهای امنیتی و پلیس قرار داشت. رفیق مرضیه که به گروه رفیق نادر شایگان پیوسته بود در سال ۵۲ و پس از ضربه به رفیق نادر و جان باختن وی همراه با دیگر اعضای گروه از جمله رفقا صبا بیژن زاده، فاطمه سعیدی (شایگان) و سه فرزندش و مصطفی شجاعیان به سازمان چریک‌های فدایی خلق پیوستند.

از رفیق مرضیه آثاری به‌ویژه در شعر و داستان به جا مانده است. شعر "زن" نمونه‌ی خوبی از درک رفقای سازمان از موضوع زن در آن سال‌ها به شمار می‌آید. رفیق مرضیه در نامه‌ای به رفیق مادر (شایگان) می‌نویسد: "من لحظات فراوان فکر کرده‌ام برای یک رفیق بزرگوار چه هدیه شایسته‌ای می‌توانم بدهم و با خود گفته‌ام: اگر بتوانی همیشه به توده‌ها و رفقای وفادار بمانی، اگر همیشه شایسته باشی که رفیق مادر با شهامت‌ترین رفیق را دوست بداری می‌توانی از قطرات خون خود دسته گلی ببندی و روزی که در راه رهایی توده‌ها آخرین تلاش‌ات را کردی و آنگاه که آخرین تیرت را در قلب دشمن نشاندی، برای مادر بفرستی، شاید این هدیه‌ای باشد که بتوانی آن را با بی‌شمساری به شایسته‌ترین رفیق تقدیم کنی.

رفیق مادر! من وعده چنین هدیه‌ای را به تو می‌دهم بپذیر. تا آن دم که هدیه‌ام را برایت بفرستم"

رفیق مرضیه در تاریخ ششم اردیبهشت در حالی که از طریق شنود فرستنده‌های پلیس به محاصره رفیق شیرین فضیلت کلام پی می‌برد برای کمک و حمایت از رفیق به سر قرار می‌رود. اما این جان‌فشانی رفیق مرضیه نمی‌تواند رفیق شیرین را نجات دهد و خود رفیق مرضیه نیز با دنیایی شور و ایمان و در نبردی نابرابر با دژخیمان ساواک جان بر سر پیمان خود با رفیق مادر (شایگان) و کارگران و زحمتکشان گذاشت.

در ضربات سال ۵۵ که بسیاری از کادرهای سازمان از جمله رفیق حمید اشرف رهبر برجسته‌ی سازمان جان باختند، تعدادی دیگر از "زنان سیاه‌کل" جان شریف خود را از دست دادند. رفقا طاهره خرم و فاطمه حسینی از جمله رفقای بودند که همراه با رفیق حمید اشرف و ۸ تن دیگر از کادرهای سازمان در جریان

محاصره خانه تیمی در مهرآباد جنوبی قهرمانانه جنگیدند و جان خود را از دست دادند.

رفیق طاهره خرم متولد سال ۳۳ در سال ۵۱ وارد دانشگاه صنعتی در رشته برق می‌شود. رفیق طاهره از سال ۵۴ یعنی در سن ۲۱ سالگی زندگی مخفی را آغاز می‌کند. وی در حالی که به این زندگی روی می‌آورد که عمر چریک ۶ ماه بود. او با این انتخاب به زندگی مرده و بی‌خطری که به دلیل موقعیت خانوادگی از آن می‌توانست برخوردار گردد، پشت کرد.

بعد از ضربه ۸ تیرماه سال ۵۵ سازمان دچار بحران می‌شود. از طرفی رفیق حمید اشرف که نقشی بی‌بدیل در سازمان داشت به همراه جمعی از بهترین کادرهای سازمان جان خود را از دست داده بودند و از طرفی دیگر با از بین رفتن رهبری، بسیاری از امکانات از دست رفته و بسیاری از ارتباطات قطع شده بود. در این شرایط بود که رفقای هم چون صبا بیژن زاده نقش برجسته‌ای در تجدید سازمان را از ان شرایط داشتند و توانستند سازمان را از ان شرایط بحرانی بیرون آورند. هر چند که در واقع این ضربه هیچ وقت در طول حیات سازمان جبران نشد. به ویژه آن که بسیاری از کادرهایی که بعد از واقعه ۸ تیر ۵۵ در رهبری سازمان قرار گرفتند در سال‌های ۵۵ و ۵۶ جان خود را از دست دادند. رفقا صبا بیژن زاده و غزال آیتی از جمله رفقای فعال در این دوره هستند.

رفیق صبا که تا پیش از آن از مسوولین تیم مشهد بود، بعد از ضربه ۸ تیر به یکی از اعضای رهبری سازمان در کنار رفقای چون هادی (احمد غلامیان لنگرودی) و حسن فرجودی تبدیل شد، در واقع این کادرهای مشهد بودند که به دلیل ضربه نخوردن و توانایی‌هایشان توانستند نقش اصلی را در بازسازی سازمان برعهده گیرند. رفیق صبا همان‌طور که پیش از این گفته شد، همراه با رفقای چون مرضیه احمدی اسکویی به سازمان پیوسته بود. وی متولد سال ۲۷ بود و در دانشسرای عالی سیاه دانش مامازن تحصیل کرده بود. "صبا"ی "سیاه‌کل" در تاریخ ۸ اسفند ۵۵ همراه با رفیق بهنام امیری دوان و هنگامی که در تور ماموران ساواک قرار گرفتند، مسلحانه مقاومت کرده و در درگیری جان خود را از دست دادند.

رفیق غزال آیتی نیز از سال ۵۰ در ارتباط با سازمان قرار گرفت. وی دانشجوی دانشکده حقوق بود که دستگیر و به زندان افتاد اما ارتباطش با سازمان لو نرفت. وی بعد از آزادی بار دیگر با سازمان در ارتباط قرار گرفت. در دهم فروردین سال ۵۶ خانه تیمی رفقا لو رفته و در جریان درگیری با ماموران ساواک رفقا غزال آیتی، عباس هوشمند و سیمین پنجه شاهی جان خود را از دست دادند و مادر پنجه شاهی به همراه رفیق نسیرین پنجه‌شاهی موفق به فرار می‌شوند.

مادر پنجه‌شاهی نیز از جمله مادرانی بود که همراه با فرزندان‌اش به سازمان پیوست. در میان مادرانی که به سازمان پیوستند رفیق عزت غروی مادر رفقا احمد و مجتبا خرم‌آبادی در روز ۲۶ اردیبهشت سال ۵۵ به هنگام حمله مزدوران رژیم به یک خانه تیمی واقع در کوی کن و در حالی که تنها مسلح به یک نارنجک بود

با نارنجک به سمت پلیس حمله کرد و بدین گونه جاودان گردید.

رفیق فاطمه سعیدی (شایگان) که در سازمان ما به رفیق مادر معروف است در بهمن ۵۲ دستگیر می‌شود. رژیم برای شکستن رفیق مادر فشار زیادی را بر او می‌آورد و به مدت یازده ماه در کمیته مشترک وی را زیر بازجویی و شکنجه قرار می‌دهند. در کنار کابل زدن که روش معمول ساواک بود، آویزان کردن، شوک الکتریکی و نیز استفاده از دستگاه معروف "آپولو" از دیگر روش‌های ساواک برای شکنجه‌ی رفیق مادر بود. روی آوری مادرانی چون فاطمه غروی، فاطمه سعیدی و پنجه‌شاهی به مبارزه و زندگی انقلابی، یکی از نمونه‌های پرشکوه حضور مادران و زنان پس از حماسه سیاه‌کل است.

اما اکثر رفقای زن که در طول این سال‌ها به سازمان پیوستند دانشجو و یا در مرحله‌ی بعد معلم بودند. از میان چریک فدایی جان باخته در زمان شاه که نامشان در وبسایت سازمان فدائیان (اقلیت) ثبت شده، ۳۶ نفر زن هستند که این به معنای ۱۶ درصد از رفقای جان باخته است. از میان ۱۵۲ رفیقی که در جریان درگیری با ماموران حکومتی جان خود را از دست دادند، ۳۴ نفر زن بودند که به معنای حدود ۲۲ درصد است. حضور زنان در سازمان از زمان پیدایش یعنی حماسه سیاه‌کل تا قیام ۵۷ همواره سیر صعودی داشته است. در لیست شهدای سازمان پیش از قیام از ۶۸ رفیقی که در طول سال‌های ۴۹ تا ۵۱ جان باختند و عموماً از اولین رفقای وارد شده به سازمان از جمله حماسه آفرینان سیاه‌کل و یا بنیانگذاران آن می‌باشند تنها ۲ رفیق زن دیده می‌شود. در طول سال‌های ۵۲ تا ۵۵ که رفقای جدیدی به سازمان جذب شده بودند از میان ۱۳۲ جان باخته ۲۹ چریک زن هستند و در سال‌های آخر یعنی ۵۶ و ۵۷ از ۲۴ رفیق جان باخته ۴ رفیق زن هستند. در سال ۵۵ که سازمان بزرگترین ضربات را تحمل کرد از مجموع ۶۵ رفیق جان باخته ۱۸ رفیق زن هستند یعنی نزدیک به ۳۰ درصد. هم چنین این به معنای جان باختن بیش از نیمی از رفقای زن سازمان در طول این سال است. براساس برآوردهای ما در مقطع قیام اعضای زن سازمان حدود ۴۰ درصد کل اعضا بوده‌اند. این همه نشان‌گر چیزی نیست جز افزوده شدن بر حضور رفقای زن در سازمان و به موازات آن افزوده شدن بر نقش این رفقا در خط‌مشی و رهبری سازمان. یکی از ویژگی‌های سازمان در این بود که این سازمان روابط مردسالاری را به طور کلی در درون خود درهم شکست و مسوولیت‌های سازمانی تنها و تنها بر اساس توانایی‌های رفقا و تجارب‌شان در مبارزه مسلحانه تعیین می‌گردید. هم چنین در طول این سال‌ها بر نقش و اهمیت زنان در سازمان افزوده گردید، بعد از ضربه به رفیق حمید اشرف نقش رفقای زن در تجدید سازمان‌دهی سازمان بسیار پر رنگ است.

با آغاز مبارزه مسلحانه است که زندان زنان نیز از زنان حامی مبارزه مسلحانه پُر می‌گردد. تا پیش از آن اثری از زندانیان سیاسی زن در آن سال‌ها نمی‌بینیم. رفیق اشرف دهقانی در کتاب

"حماسه مقاومت" توضیح می‌دهد که وقتی همراه با دو عضو دیگر سازمان به زندان قصر منتقل شدند از محدود زندانبان سیاسی زن بودند، به گفته ی وی پیش از آنها نیز ۴ نفر از جمله مستوره احمدزاده در ارتباط با سازمان در آنجا بودند و همراه با آن‌ها نیز چند رفیق دیگر که هوادار جنبش مسلحانه بودند و در ارتباط با فعالیت تبلیغاتی دستگیر شده بودند، در زندان بودند. عاطفه گرگین همسر رفیق خسرو گلسترخی در مصاحبه با نشریه "زن در مبارزه" ماهنامه‌ی "اتحاد ملی زنان" می‌گوید: "در سال ۵۲ که من به قصر رفتم تعداد زندانبان سیاسی بیش از ۵ نفر نبود و در سال ۵۵ که زندان را ترک می‌کردم این تعداد به حدود ۵۰۰ نفر رسیده بود".

در پی حماسه سپاهک است که برای اولین بار زنان به دلایل سیاسی اعدام می‌شوند (البته اولین زنی که در آن سال‌ها به دلایل سیاسی اعدام شد منیژه اشرف‌زاده کرمانی از اعضای مجاهدین م - ل بود که در دیماه ۵۴ اعدام شد). رفقا اعظم السادات روحی آهنگران (شهریور ۵۵) و زهرا آقا نئی قلهکی (۲۹ آذر ۵۵) بعد از تحمل شکنجه‌های فراوان توسط دژخیمان رژیم تیرباران گردیدند. از دیگر روش‌های رژیم برای مقابله با زنانی که به مبارزه مسلحانه می‌پیوستند، شکنجه‌های وحشیانه‌ای بود که هیچ حد و مرزی را نمی‌شناخت. کتاب "حماسه مقاومت" که توسط رفیق "اشرف دهقانی" نوشته شد، این شکنجه‌های وحشیانه را به خوبی بیان می‌کند و از این جهت این کتاب که سازمان در آن سال‌ها دست به انتشار آن زد به یکی از اسناد مهم در افشای جنایات و سفاکی‌های رژیم از سوی و مقاومت و پایداری "زنان سپاهک" از سوی دیگر تبدیل گردید. زنانی که تفاوت شان را با انتخاب راه شان و پایداری در آن به اثبات می‌رسانند.

اما در این میان دو جریان فکری که خود را در درون جنبش زنان تعریف می‌کنند، هر چند با دو گرایش کاملاً متضاد، سعی دارند با حذف و یا تا آنجا که می‌توانند نادیده انگاشتن تأثیری که حماسه سپاهک و "سازمان چریک‌های فدایی خلق" در سال‌های ۴۹ تا ۵۷ بر زنان گذاشت، به اثبات تفکری بپردازد که در نهایت چیزی جز زنان اصلاح طلب امروزی و تفکر اصلاح طلبی از آن بیرون نمی‌آید. این جریان نقش اندیشه‌های چپ و تأثیر آن بر جنبش زنان را نفی کرده و در این میان به جستجوی اندیشمندان بورژوازی قرن هیجده و نوزده درباره‌ی حقوق زنان می‌رود و به این ترتیب باز چشمان خود را بر واقعیات تاریخی می‌بندند. آن‌ها با طرح این ادعا که "زنانی که به مبارزه مسلحانه پیوستند هرگز خواست‌های مشخص زنان را مطرح نکردند" و این که "خواست‌های زنان اصولاً برای زنان فوق مطرح نبود" سعی می‌کنند تأثیر "حماسه سپاهک و مبارزه مسلحانه" را برآگاهی و مبارزه زنان جامعه نفی کنند. آنها فراموش می‌کنند که چریک‌ها در چه شرایطی دست به سلاح بردند و مبارزه کردند. آن‌ها به عمد به فراموشی می‌سپارند که در آن زمان گفته می‌شد که عمر یک چریک تنها ۶ ماه است و این زنان با آگاهی از آن، این راه را انتخاب می‌کردند. آن‌ها

فراموش می‌کنند که در آن شرایطی که چریک متولد شد و زیست و به دلیل همان شرایط چریک نمی‌توانست به تمامی مسایل پاسخ گوید.

اما آیا می‌توان تنها به دلیل آن چه که در بالا گفته شد تأثیرات شگرف این حماسه را بر زنان جامعه نادیده انگاشت؟

واقعیت این است که زنان فدائی پیشگام مبارزه برای حقوق زنان در ایران هستند، مبارزه برای سوسیالیسم فی نفسه نابرابری و تبعیض و ستمگری علیه زنان است و این پیشگامی به دلیل شکستن سنت‌ها و فرهنگی است که انتظار مقاومت و مبارزه از زنان را نداشته است. "زنان سپاهک" توانایی‌های زنان جامعه را فریاد زدند و ثابت کردند که در پس آن چهره‌ی خاموش، عصبانی نهفته است که از انرژی زلال و پایان‌ناپذیری برخوردار می‌باشد. از تأثیرات این مبارزه است که باعث می‌شود در همان فردای بعد از قیام، زنان جامعه به صورتی وسیع از حق خود در برابر تهاجم خمینی جلاد در برابر انتخاب پوشش دفاع کنند و سازمان‌های خاص خود را با هدف پیگیری خواست‌های مشخص زنان بنیان نهند.

اگر بخواهیم در مورد تاریخ مبارزات زنان در ایران منصفانه به قضاوت بنشینیم باید گفت که زنان فدائی نقش مهمی در مبارزه زنان برای احقاق حقوق خود ایفا نموده‌اند. "زنان سپاهک" درست در زمانی که "سازمان مستقل زنان" که از حقوق آنها دفاع کند وجود نداشت، سنت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی نظام کهنه را در هم شکستند و راه را به زنان هم نسل و بعد از خود نشان دادند و این نه به دلیل زن بودن آن رفقا که به دلیل اعتقادات شان بود. اعتقادات و آرمانی که همواره در سنت چپ و مارکسیستی و در اندیشه و تفکر آن وجود داشته است.

"آگوست بیل" از رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان اول بار در کتاب "زن و سوسیالیسم" در تاریخ ۱۸۷۹ علل ستم بر زنان در جامعه‌ی سرمایه‌داری را تحلیل کرد. بعد از او، فریدریش انگلس در کتاب کم نظیر خود "منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" که در سال ۱۸۸۴ برای اولین بار انتشار یافت به گونه‌ای متمایز از گذشتگان، از ستم بر زنان جامعه به دلیل زن بودن سخن راند و پرده از چهره‌ی نظام مردسالار در تمامی نظام‌های متکی بر طبقات برکشید. لازم به توضیح است که رفیق مسعود احمدزاده در آن سال‌ها که گروه احمدزاده - پویان - مفتاحی مشغول کار و تحقیق بود این اثر را ترجمه می‌کند.

"انگلس در این کتاب توضیح می‌دهد که چگونه در شکست تاریخی جنس زن بود که کار زنان مشخصه‌ی عمومی‌اش را از دست داد. او در ضمن توضیح می‌دهد که چگونه سرمایه‌داری برای اولین بار این را تغییر می‌دهد. در سرمایه‌داری تمام خانواده به تولید کشیده می‌شود و در حالی که از یک طرف باری دوگانه بر دوش زن می‌گذارد (هم کار مزدی و هم کار خانه) در طرف دیگر بنیان آزادی زن را فراهم می‌کند. زن از طریق کار، بخشی از طبقه کارگر و در نتیجه بخشی از مبارزه طبقاتی می‌شود" (۵).

انگلس در این کتاب تحقیقی به خوبی ریشه‌های

تاریخی بردگی جنسی زنان را آشکار ساخته و بر آن می‌تازد، بر آن می‌شورد و آن را به رسمیت نمی‌شناسد. او ازدواج‌های جامعه‌ی بورژوازی را که در آن ظاهراً زن و مرد طبق قراردادی آزادانه با یکدیگر ازدواج می‌کنند نقد کرده و آن را با شرایط یک کارگر با سرمایه‌دار مقایسه می‌کند که در آن نیز بورژوازی ادعا دارد که دو طرف، قرارداد را آزادانه امضا کرده‌اند اما واقعیت این است که بورژوازی به دلیل قدرت اش و همین‌طور مرد به خاطر ساختارهای جامعه، از همان آغاز سلطه خود را بر دیگری برقرار می‌سازد. انگلس در این رابطه می‌نویسد: "اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ وجود می‌آید مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن در ازدواج تک همسری است، و اولین ستم طبقاتی مقارن است با ستم جنس مذکر بر مونث".

انگلس در فصل دوم قسمت چهارم "خانواده تک همسر" می‌نویسد: "در مورد تساوای حقوق مرد و زن در حین ازدواج هم وضع بهتر از این نیست. نابرابری طرفین در مقابل قانون - که میراث شرایط اجتماعی است - نه علت، بلکه معلول سرکوب اقتصادی زنان است" وی با تحلیل تاریخی پیدایش فحشا از ابتدای پیدایش مناسبات طبقاتی، نتیجه می‌گیرد: "در واقع ازدواج گروهی تا هم امروز برای مردان وجود دارد. آنچه که برای یک زن جنایت محسوب می‌شود و شدیدترین عواقب قانونی و اجتماعی را در بر دارد، در مورد مردان امری افتخارآمیز تلقی می‌شود".

کمونیست‌ها نه تنها در تئوری که در عمل نیز اولین پرچمداران مبارزه برای حقوق زنان بودند. اولین کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست که در سال ۱۹۰۷ در اشتوتگارت آلمان و در جنب هفتمین کنگره انترناسیونال دوم در این شهر برگزار شد، خواستار حق رای برای زنان گردید. هم‌زمان در کنگره انترناسیونال دوم نیز قطعنامه‌ای در دفاع از حق رای زنان به تصویب اکثریت قاطع شرکت‌کنندگان رسید. کلارا زتکین که از رهبران آن زمان حزب سوسیال دمکرات آلمان بود در این کنگره و در دفاع از قطعنامه پیشنهادی تأکید کرد که سوسیال دموکراسی به عنوان یک مساله اصولی هر گونه محدودیت علیه زنان را رد می‌کند. وی گفت که بدون مشارکت و حمایت فعال زنان کارگر، پیروزی طبقه کارگر ممکن نیست و حق رای زنان را باید به عنوان یک مرحله حیاتی در مبارزه برای هدف ما در نظر گرفت. در این قطعنامه تأکید گردید که احزاب سوسیالیست تمام کشورها و سازمان‌های زنان سوسیالیست باید پیگیرانه برای حق رای عمومی زنان مبارزه کنند و تمامی تلاش خود را به کار گیرند. این قطعنامه چنین پایان می‌یافت: "مطالبه حق رای عمومی را باید هم‌زمان برای زنان و مردان مطرح ساخت" (پیدایش و تکامل طبقه کارگر - جلال سامانی ص ۳۲۴).

در دومین کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست نیز که در ۲۸ اوت ۱۹۱۰ تشکیل گردید، ضمن تأکید مجدد بر خواست حق رای عمومی، به پیشنهاد کلارا زتکین ۸ مارس به عنوان روز بین‌المللی زن پذیرفته شد. انتخاب این روز از آن رو بود که در ۸ مارس ۱۹۰۸ زنان سوسیالیست

آمریکایی به خاطر حق رای تظاهرات وسیعی را در نیویورک سازمان داده بودند (نگاه کنید به منبع فوق ص ۳۳۰).

آنچه که از مباحث بالا می‌توان نتیجه گرفت این است که کمونیست‌ها هم در عرصه تئوری و هم در عرصه عمل پرچمدار واقعی مبارزه برای رهایی زنان از ستم و نابرابری که نتیجه و محصول نظام‌های طبقاتی بوده و هستند، می‌باشند و از همین روست که حماسه سیاهکل در بررسی تاریخ جنبش زنان ایران اهمیت بسیاری دارد. با درک تاثیر "حماسه سیاهکل و مبارزه مسلحانه" بر زنان جامعه است که می‌توان روی آوری وسیع زنان به سازمان به عنوان بزرگ‌ترین سازمان کمونیست و شکل‌گیری اولین تشکلات واقعی زنان و هم چنین جنبش مطالباتی زنان بعد از قیام ۵۷ را درک کرد. اغلب سازمان‌دهندگان "اتحاد ملی زنان" که یکی از تشکلات آن زمان و در واقع مهم‌ترین و اثرگذارترین شان نیز می‌باشد تحت تاثیر این مبارزات به وجود آمد.

در فضای بعد از قیام این شرایط تاریخی به وجود آمد که آنچه در "سیاهکل" کاشته شده بود، بارور گردد. مبارزه قهرمانانه‌ی زنان در برابر تحمیل حجاب که با برگزاری ۸ مارس روز جهانی زن همراه شد، هم چنان یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های تاریخ مبارزات زنان ایران است. در روز ۱۶ اسفند خمینی مرتجع طی سخنانی به بی‌حجابی حمله کرد و آن را با بی‌بندوباری و فحشا مقایسه کرد. در پی این سخنان و در فردای آن روز زنان به اعتراض برخاستند و در دانشگاه تهران تجمع کردند. این تجمع با حمله‌ی اوباش با شعار "یا روسری یا تفسر" روبرو شد. دو روز بعد (روز شنبه ۱۹ اسفند) زنان در برابر کاخ دادگستری دست به تجمع زدند و "میهن جزئی" در آن تجمع سخنرانی کرد. در این روزها هم چنین گروهی از زنان در برابر ساختمان رادیو و تلویزیون در جام جم دست به تجمع زدند. سازمان چریک‌های فدایی خلق اگر چه به دلایل بسیار از جمله عدم درک روشن از جنبش زنان در آن مقطع و اپورتونیزم حاکم بر رهبری به وظایف تاریخی خود عمل نکرد، اما با این وجود از اعتراض زنان و خواست‌های آنان در برابر هجوم ارتجاع دفاع کرد. نشریه "کار" ارگان سازمان در شماره‌ی ۲ تیتر اصلی خود را به این موضوع اختصاص داد و در صفحه‌ی اول با چاپ عکسی از هجوم چماقداران مسلح رژیم به صفوف زنان مبارز با تیتر درشت نوشت: "مرتجعین ضدانقلاب‌هایی که یک روز به سازمان‌های سیاسی و روز دیگر به زنان حمله می‌کنند باید مجازات شوند" در همین رابطه نشریه فوق و به نقل از سخنگوی سازمان نوشت: "باید مرتجعانی که با شعار یا روسری یا تفسر به زنان حمله می‌کنند بی‌درنگ مجازات شوند. دولت باید آزادی فعالیت‌های سیاسی و دفاع از نهادهای دموکراتیک، آزادی کامل رادیو تلویزیون و مطبوعات را تضمین کند" (نشریه کار شماره ۲ - وبسایت سازمان فدائیان اقلیت). هم چنین در شماره ۳ نشریه نیز اطلاعیه ستاد سازمان در محکومیت حمله به زنان در سندج منتشر گردید. در این شماره آمده است: "ستاد سازمان در

سندج با صدور اطلاعیه‌ای بورش مزدوران رژیم به زنان در کارخانه پوشاک و بهیاران سندج را محکوم کرد. این بورش در عصر همان روز صورت گرفته است که زنان سندج به خاطر مخالفت با سانسور و اختناق و نابرابری حقوق زن و مرد دست به تظاهرات و راهپیمایی زده بودند" (نشریه کار شماره ۳ - وبسایت سازمان فدائیان اقلیت).

حاصل ۸ سال مبارزه از سیاهکل تا قیام ۵۷ روی آوری صدها هزار زن و دختر به سازمان و طرفداری از آن بود. حاصل آن سال‌ها حضور باز پر رنگ‌تر زنان در صفوف فدائیان بود. حاصل آن سال‌ها زنان و دختران جوانی بودند که زندان‌های جمهوری اسلامی در صدا و خون آنان رنگ باخت. زندان‌هایی که در دهه‌ی ۶۰ بیشترین جنایات را در طول تاریخ معاصر ایران شاهد بودند.

و باز حاصل آن سال‌ها، شکل‌گیری و تکامل اندیشه‌ای بوده و هست که در زنان آزادی‌خواه و مبارز امروز ایران برای مبارزه با نابرابری مرد و زن و ریشه‌کنی آن شکل گرفته است.

سیاهکل آغاز این راه بود و نوری بر آن افکند و از همین روست که جنبش زنان انقلابی ایران، زنان کمونیست این روز را پاس می‌دارند. با بخشی از شعر رفیق "مرضیه احمدی اسکویی" این مقاله را به پایان می‌بریم. قطعه شعری که بیش از هر مقاله و سندی دیدگاه‌های آن زمان چریک‌ها را در مورد زنان به نمایش می‌گذارد:

من یک زنم

...

زنی

که از عصاره‌ی جان‌اش

پرورتر می‌شود لاشه‌ی خونخوار

از تباهی خون‌اش

افزونتر می‌شود سود سرمایه دار

زنی که مترادف مفهوم‌اش

در هیچ جای فرهنگ ننگ آلود شما

وجود

ندارد

دست‌هایش سفید

قامت‌اش ظریف

که پوستش لطیف

و

گیسوان‌اش عطر آگین باشد

من یک زنم

با دست‌هایی که از تیغ تیز درد و رنج‌ها

زخم‌ها دارد

زنی که قامت‌اش از نهایت بی‌شرمی شما

در زیر کار توان فرسا

آسان شکسته است

زنی که در سینه‌اش

دلی آکنده از زخم‌های چرکین خشم است

زنی که در چشمان‌اش

انعکاس گل رنگ گلوله‌های آزادی

موج

می‌زند

من یک زن‌ام
زنی که مترادف مفهوم‌اش
در هیچ جای فرهنگ ننگ آلود شما

وجود

ندارد

زنی که پوست‌اش

آبیینه‌ی آفتاب کویر است

و گیسوانش بوی دود می‌دهد

تمام قامت من

نقش رنج و

پیکرم تجسم کینه است

زنی که دست‌اتش را کار

برای سلاح پروده است.

پی نوشت:

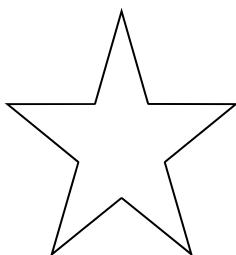
۱ - از ۳۷ رفیق زنی که نام‌شان در نوشته‌ها آمده، چگونگی جان باختن ۲ تن از آنان رفقا مینا رفیعی و پروین ره انجام معلوم نگردیده است. مینا رفیعی گویا در ارتباط با "سازمان رهایی بخش خلق‌های ایران" بوده، از طریق سیروس نهاوندی لو رفته و در سال ۵۵ جان باخته است، از وابستگی او به چریک‌ها خبر موتقی نیست و تنها نام‌اش به عنوان جان باختگان فدایی در یک وب‌سایت (سازمان فدائیان اقلیت) آمده است. همین طور نام رفیعی به نام "نیره محتشمی" وجود دارد که گویا قبل از سال ۵۴ با سازمان فعالیت می‌کرده و "مریم سطوت" از او به نام اولین رابط‌اش با سازمان نام برده است. حتا عکسی نیز از وی در وب‌سایت "سیاهکل" منتشر شده اما متأسفانه به اطلاع موثقی دست پیدا نکردیم.

۲ - شورشیان آرمان‌خواه - مازیار بهروز ص ۱۰۴

۳ - از رفیقی به نام "لادن آلاپوش" نیز یاد شده اما احتمال دارد که همان رفیق "لادن آل‌آقا" باشد. تاریخ جان باختن‌شان نیز یکی است. یعنی درگیری‌های روز ۲۶ اردیبهشت ۵۵. اما در منابع دیگر (به غیر از وب‌سایت سازمان فدائیان اقلیت) از رفیقی به نام "لادن آلاپوش" نام برده نشده است.

۴ - عباس شهریاری آن مرد هزار چهره - نوشته همنشین بهار. در این نوشته هم چنین از رفیق بهروز ارمغانی نیز به عنوان کسی که احتمالاً در عملیات شرکت داشته نام برده شده است.

۵ - مبارزه زنان و مبارزه طبقاتی - نوشته ماری فردریکسن ترجمه بابک کسرائی



نقد فعالیت های علنی سندیکائی و کنکاش پیرامون تشکل های کارگری

مرحله ی تازه ای از اختلافات درونی در جمهوری اسلامی

حل معضل و بهبود وضعیتی که مورد نقد است نمی‌کند. اما نکته‌ای را که نباید فراموش کرد این است که این تشکل‌ها و فعالیت آن‌ها هر چند در شرایط کنونی بسیار بسیار محدود گشته و به هیچ وجه با فعالیت آن‌ها در آغاز شکل‌گیری شان قابل مقایسه نیست، اما وجود همین تشکل‌ها و فعالیت‌های محدود شده نیز، اولاً در شرایط حاضر از اهمیت بسیار زیادی برخوردارند و در عین حال در شرایط اعتدالی مبارزات، به فوریت به تشکل‌های بزرگتر، و با دامنه فعالیت‌های وسیع‌تری تبدیل می‌شوند. ثانیاً این درست است که ارتباط فعالان سندیکا با توده کارگران بسیار کاهش یافته و یا در مواردی ممکن است قطع شده باشد، اما در این مورد نیز اولاً باید راه کار مشخص ارائه داد. با ید به صراحت گفته شود که شکاف میان نخبگان و پیشروان کارگری و توده‌های کارگر، در شرایط سیاسی کنونی حاکم بر جامعه اساساً پُرشدنی هست پانه؟ و بطور شفاف باید گفت که این شکاف را چگونه باید پر کرد؟ نه اینکه به ذکر آنچه هست اکتفا نمود. ثانیاً بایستی بر این واقعیت غیر قابل انکار نیز انگشت گذاشت که این تشکل‌ها ولو آنکه در آن‌ها ارتباط کارگران پیشرو و بدنه محدود شده باشد، اما با تشکل‌هایی که در بیرون از محیط کار و به صورت "تشکل فعالان کارگری" شکل گرفته‌اند متفاوت‌اند. بحثی بر سر مفید بودن و مؤثر بودن فعالیت این گونه تشکل‌ها نیست و نیازی هم به ذکر نمونه و اثبات آن نیست. اما این حقیقت، نمی‌تواند حقیقت دیگری را که این تشکل‌ها یعنی تشکل فعالان کارگری در خارج از محیط کار تشکیل شده‌اند و به دور از محیط کار و تولید هستند را نفی کند. همین ارتباط کم‌تر و ضعیف‌تر با توده کارگران در محیط کار، یکی از عوامل بسیار مهمی است که فعالان این گونه تشکل‌ها را آسان‌تر از تشکل‌هایی که در محیط کار شکل گرفته و از نزدیک با کارگران در تماس‌اند، می‌تواند دچار ذهنی‌گری و گاه حتی اسیر مجادلات محفلی و فردی کند. ارتباط فعالان دو سندیکای یاد شده با توده کارگران محدود و بسیار محدود شده است، این درست است. اما این ارتباط در هر سطح و کیفیتی که هست باز بیشتر از ارتباط تشکل فعالان کارگری است که به کلی در خارج از محیط کار شکل گرفته‌اند. بنابراین اگر خواست و مطالبه‌ای به فرض توسط این تشکل‌ها (سندیکاها) عنوان می‌شود، این خواست، نه مبتنی بر اراده‌گرایی و نه بازتاب دهنده خواست فقط فعالان سندیکا، بلکه در مجموع بازتاب دهنده خواست توده کارگران آن شرکت است که از زبان نمایندگان آن‌ها بیان می‌شود. بنابراین از این جا نمی‌توان فعالان

سندیکا را به اراده‌گرایی در طرح خواست‌های کارگری متهم کرد. سرمایه البته پیوسته تهاجم می‌برد و توازن قوا به سود کارگران نیست، با اینهمه ما نباید خواست‌ها و مطالبات کارگران را به محدوده امکان‌گرایی بر طبق آنچه که صاحبان قدرت و سرمایه می‌خواهند و می‌گویند تقلیل دهیم! بحث بر سر دفاع بی‌قید و شرط از سندیکای شرکت واحد و سندیکای کارگران هفت تپه نیست. بحث بر سر این است که اگر انتقادی بر کار این تشکل‌ها و فعالیت آن‌ها هست، به طور واضح و روشن باید آنرا مطرح کرد و مهم‌تر از آن وجه اثباتی جنبه‌های مورد انتقاد را نیز بی‌ابهام بیان کرد، و در همه حال از دامن زدن به اختلافات و خرده اختلافات میان افراد و محافل پرهیز و منافع و انسجام جنبش کارگری را در رأس امور قرار داد. همین سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران هفت تپه به رغم آنکه در لحظه حاضر از وظیفه اصلی خود یعنی بسیج توده کارگران و کنشاندن آن‌ها به صحنه مبارزه باز مانده‌اند و یا به عبارت درست‌تر بازداشته شده‌اند، اما با هوشیاری در خور تحسینی مسایل جامعه را دنبال می‌کنند و نسبت به مهم‌ترین رویدادهای سیاسی جامعه واکنش نشان داده و در موارد عیدهای از جمله بازداشت کارگران، نویسندگان، زنان اعدام‌ها، مساله دستمزدها، طرح‌های دولتی و غیره و غیره موضع‌گیری فعال داشته‌اند. البته گاه نیز متأسفانه صداهایی از درون این سندیکاها در تأیید این یا آن فرد و جناح حکومتی، این یا آن سیاست دولت شنیده می‌شود که این البته ربطی به موضع رسمی سندیکا ندارد و باید نظر شخصی افراد تلقی شود. در هر حال صرف نظر از تأثیرات مهم و مثبتی که ایجاد و فعالیت این تشکل‌ها در ارتقاء سطح آگاهی کارگران داشته است و صرف نظر از آنکه همین تشکل‌های فعلاً کوچک در شرایط اعتلا بیشتر جنبش می‌تواند به تشکل‌های بزرگ و توده‌های کارگری تبدیل گردند و علی‌رغم آنکه تجربه نشان داد که تشکل‌های صرفاً علنی در شرایط حاضر نمی‌توانند دوام و بقاء فعال و چشمگیر داشته باشند و فعالان و کارگران پیشرو در اساس باید دست اندکار ایجاد تشکل‌های دیگری گردند که با شرایط مشخص کنونی منطبق و قابلیت ادامه کاری داشته باشد، با این وجود مادام که این سندیکاها و یا تشکل‌های دیگری نظیر این‌ها از منافع کارگران دفاع و برای آن فعالیت و مبارزه می‌کنند در خور حمایت و پشتیبانی و می‌باشند و محدودیت دامنه فعالیت و مبارزه آن‌ها نیز نیابستی هیچ منعی در این راه ایجاد کند.

مطرح کرد. آری احمدی نژاد بدون حمایت خامنه‌ای، بدون تکیه بر نظامیانی همچون ذوالنور و آخوندهایی همچون مصباح یزدی جرئت نمی‌کرد که برای برادران لاریجانی یا هاشمی رفسنجانی این چنین شاخ و شانه بکشد چرا که در نظام جمهوری اسلامی رئیس جمهور عددی نیست که بتواند چنین کند.

به هر حال یکی از دغدغه‌های باند احمدی نژاد برای علنی کردن اختلافات، به اصطلاح انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی هم هست. شواهد و قرائن موجود نشان می‌دهند که این اختلافات تا آن هنگام روز به روز عمیق‌تر و حادث‌تر می‌شوند. در خبری که روز بیستم بهمن یکی از سایت‌های حکومتی به نام فردا نیوز منتشر کرد، دار و دسته‌ی احمدی نژاد از هم اکنون برای انتخابات مجلس فعالیت‌های خود را آغاز کرده‌اند. بر اساس این خبر حجت الاسلام احمد احمدی رئیس ستادهای مردمی احمدی نژاد در بوشهر گفت: "با توجه به نزدیکی به انتخابات مجلس شورای اسلامی، از رؤسای ستادها انتظار داریم ارزیابی خود را از نامزدها و موقعیت آن‌ها مطرح کنند."

جمهوری اسلامی از بدو پیدایش خود مخالفان جدی خود را قلع و قمع کرد و فعالیت آنان را ممنوع اعلام نمود. این رژیم حتی نتوانست اپوزیسیونی که اساس نظام را قبول داشت و خواستار تغییراتی جزئی در ساختار حکومت بود تحمل کند. از آن پس دائماً توجه رژیم به "پیرایش غیرخودی‌ها" بود تا جایی که حتی اصلاح طلبان دوم خردادی را نیز به حاشیه راند و حتی سرکوب آنان را نیز در دستور کار خود قرار داد. هدف رژیم از این همه تصفیه یکپارچه کردن نظام برای حکمرانی بی‌قید و شرط بود. نمایشی که اکنون شاهدش هستیم نشان می‌دهد که این تلاش‌ها بی‌ثمر و بی‌فایده بوده‌اند. تضادها دائماً در این نظام تولید و بازتولید می‌شوند.

اکنون در شطرنج حکومتی یکی دیگری را حذف می‌کند تا روزی که مردم ایران به پاخورند و تمام مهره‌های این بازی را به زیر بکشند و طرحی نو در اندازند.



کمیته‌های مخفی را در
هر کارخانه و کارگاه ایجاد کنیم

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://96.0.49.59/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا 0031649953423

در ایران- تهران 00982184693922

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 591 February 2011

در یادبود چهلمین سالگرد حماسه‌ی سیاهکل زنان سیاهکل

اگر چه هیچ رفیق "زنی" در نبرد سیاهکل مشارکت نداشت، اما ما زنانی داریم که به آنان "زنان سیاهکل" می‌گوییم.

"زنان سیاهکل"، اولین زنانی نیستند که در تاریخ ایران سلاح بر دوش گرفتند. زینب پاشا پیش از آن‌ها سلاح بر دوش گرفته بود.

"زنان سیاهکل"، اولین زنانی نیستند که پا در سیاست گذاشتند. پیش از آن‌ها در نهضت تنباکو، جنبش مشروطیت و دهه‌ی ۲۰ زنان در اعتراضات سیاسی مشارکت داشتند. در کنار مشروطه‌خواهان تبریز سلاح برگرفتند حتا در لباس مردانه.

"زنان سیاهکل"، اولین زنانی نیستند که حجاب بر گرفتند. پیش از آن‌ها "قره العین" بود و قمرالملوک ادامه‌ی آن.

"زنان سیاهکل"، اولین زنانی نیستند که وارد تشکلات سیاسی شدند، که پیش از آن در برخی از احزاب تشکلات زنان شکل گرفته بود. با اینهمه این نمونه‌ها موارد منفردی در تاریخ سیاسی ایران محسوب می‌شوند اما مبارزه زنان سیاهکل از نوع دیگری بوده است.

براستی کیانند "زنان سیاهکل"؟

"زنان سیاهکل" زنانی هستند که با حماسه سیاهکل و یا از پی آن به "سازمان چریک‌های فدایی خلق" پیوستند.

"زنان سیاهکل" با مبارزات خود، بر سنت‌های مردسالارانه پشت پا زدند، و از اسارت "زن" در فرهنگ سنتی و کهنه‌ای که بوی مرگ می‌داد، پرده برداشتند.

این "زنان سیاهکل" بودند که تصویر جامعه‌ی سنتی آن روز را از "زن" در هم شکستند.

"زنان سیاهکل" اولین بار زنان را به مبارزه‌ای کشانند که دیگر دنباله‌روی از مردان در آن مطرح نبود. در آن "ارمان"ها مطرح بودند و مبارزه نه برای حمایت از مردان که برای "ارمان"های مشترک بود.

"زنان سیاهکل" راه را باز کردند. راهی که باید باز می‌شد و آن‌ها پرچمداران‌شان بودند.

در صفحه ۶



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیام‌گیر صدای
دمکراسی شورایی:
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی